

# به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۷۷، پنجشنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۱، ۸ نوامبر ۲۰۱۲

## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

احمد شقاقی - بهمن قهرمانی، مهر ۱۳۹۱

اوضاع منطقه و واکنش ناسیونالیست های کردستان اختلافات بین قدرت های منطقه ای بر سر باز تقسیم جغرافیای قدرت سیاسی در خاورمیانه کماکان ادامه دارد و نقش دول غربی به همراه روسیه و چین در میان این اختلافات آشکار است. این اختلافات، علی الخصوص با پیروزی شورشیان با کمک نیروهای نظامی غربی در لیبی و اکنون با وقوع جنگ داخلی در سوریه پررنگ تر از همیشه شده است. در شرایط کنونی قدرت های منطقه برای نشان دادن میزان نفوذ و تأثیر خود، هر یک به حمایت از یکی از گروه های درگیر، علی الخصوص در مورد سوریه، می پردازند. رژیم اسلامی ایران، چین و روسیه از بشار اسد و از حکومت وی طرفداری می کنند، البته با اهداف و سیاست های مختلف، و در طرف مقابل جبهه تقریباً منسجم تری از لحاظ سیاسی از دول غربی و نیز عربی و کشور ترکیه با هدف حمایت از اپوزسیون سوری قرار دارد. در این میان ترکیه حساسیت ویژه ای نسبت به اتفاقات سوریه دارد که صرف نظر از تلاش برای کسب جایگاه بالاتر در منطقه، می توان به مطرح شدن دوباره مسئله کردستان و دولت کردی دیگری در همسایگی اش و نگرانی ترکیه از این بابت، اشاره نمود. رژیم بشار اسد از این نگرانی ترکیه آگاه بوده و هم برای جدا نمودن احزاب کردی از شورای ملی و هم برای تحت فشار قرار دادن ترکیه، کنترل مناطقی از کردستان سوریه را عملاً در اختیار اتحاد دمکراتیک کردستان قرار داده که در واقع شاخه ای از پ ک ک می باشد. تخلیه نیروهای دولتی و در اختیار قرار دادن آن مناطق به اتحاد دمکراتیک ... در واقع تقابلی است با دولت ترکیه. این بار همه چیز نشان گر آن است که شکل گیری "منطقه آزاد شده کردستان سوریه"، بر خلاف کردستان عراق که بوسیله راه حل آمریکایی شکل گرفت در نتیجه تضاد قدرت های ارتجاعی منطقه ای شکل بگیرد. اما در این میان، شکل گیری "منطقه ی آزاد

در صفحه ۴

## اسقاط استراتژی انتخاباتی اصلاح طلبان و لیبرالها

رضا مقدم، ۱۲ آبان ۱۳۹۱

اسقاط استراتژی انتخاباتی اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها حاصل ۴ عامل است: اول، اثبات ناکارایی اتکا به انتخابات برای دستیابی به مطالبات؛ دوم، اعتراضات میلیونی علیه دیکتاتوری در سال ۸۸؛ سوم، فقدان هر نوع برنامه رادیکال اقتصادی برای مقابله با فلاکت عمومی مردم؛ چهارم، رشد استراتژی "براندازی" نیروهای انقلابی و سوسیالیست که می رود تا به تنها راه ممکن برای تحقق خواسته های تلنبار شده مردم ایران برای یک زندگی آزاد و مرفه تبدیل شود. با تضعیف هر چه بیشتر راه حل های میانه درون و بیرون حکومتی که وجه مشخص و فصل مشترک آنها داشتن انتخابات در استراتژی سیاسی و نداشتن هرگونه برنامه اقتصادی است، سیاست ایران خیلی سر راست به دو قطب کاملاً مجزا از هم تبدیل خواهد شد، قطب مدافعان کلیت رژیم اسلامی و قطبی که خواهان پایان عمر رژیم اسلامی است. همه وضعیت های بحران اجتماعی این پالایش سیاسی را باید طی کنند تا به شرایط انقلابی منجر شوند و این روند اجتناب ناپذیر ساده شدن انتخاب وسیع توده های مردم بین یک دو قطبی سیاسی آشکارا مجزا از هم است. در هر دو قطب مخالفان و مدافعان رژیم اسلامی احزاب و سازمانهای مختلف با دیدگاهها و ایدئولوژی های متفاوت وجود دارند.

### ناکارایی انتخابات

اکنون حتی اصلاح طلبان هم انقلاب و سرنگونی رژیم اسلامی را از احتمالات مهم وقایع سیاسی ایران می دانند. سران جبهه مشارکت اعلام کرده اند که تعطیل کردن فعالیت سیاسی خود را به پیوستن به مبارزه مردم علیه کلیت رژیم اسلامی ترجیح می دهند. اصلاح طلبان اسلامی وابستگی ایدئولوژیک به رژیم دارند زیرا داشتن ریش و تسبیح و خالکوبی جای مهر نماز بر پیشانی مجوزی برای دزدی، دروغ، فساد و جنایت است.

در صفحه ۲

## اسقاط استراتژی

### اصلاح طلبان و لیبرالها

این آیات با عمامه و بدون عمامه را هیچ درجه از فلاکت اقتصادی مردم، اختناق، جنایت و فساد نمی تواند به مقابله با کل رژیم اسلامی وا دارد. اصلاح طلبان دولتی از طرف پایه های دانشجویی شان در مقابل این سؤال قرار داشتند که در دستگاه تحلیلی و نظریشان، فقر و فلاکت مردم ایران، فساد، جنایت و دیکتاتوری رژیم اسلامی باید به چه حدی برسد تا آنها خواهان پایان عمر رژیم اسلامی شوند. خاتمی و شکوری جواب دادند: هر حدی برسد برانداز نخواهند شد.

گویا حکم تاریخ بود که "اتحاد جمهوریخواهان" که یکی از تشکلهای عمده لیبرالها در خارج کشور است گردهم آیند تا برای همگان ناکارایی استراتژی انتخاباتی خود را اثبات کنند. برای گرد هم آیی این "سوته دلان" که تعدادی از اصلاح طلبان دولتی برای شفاعت رژیم اسلامی نیز حضور داشتند، طبعاً "اتحاد جمهوری اسلامی خواهان" نام برآورده تری است. این اجلاس نه راه حلی برای پایان دادن به فلاکت اقتصادی عمومی داشت و نه تضمین کارایی اتکا به انتخابات. اصلاح طلبان و لیبرالها فرصت داشتند تا صحت مباحث نظریشان علیه انقلاب و در دفاع از مطلوبیت اتکا به انتخابات را با برگزاری انتخابات توسط دولت خاتمی به اثبات برسانند. از نظر انقلابیون و سوسیالیستها انتخابات رژیم اسلامی همواره غیر دمکراتیک و همراه با تقلب بوده است. مسئله این است که دولت خاتمی حتی نتوانست انتخاباتی برگزار کند که مورد تائید خود اصلاح طلبان و لیبرالها باشد. نزد خاتمی که یکی از و شاید هم ترسوترین سیاستمدار ایران معاصر است نظریه تساهل و تعامل عقاید و آرا وسیله ای برای پنهان کردن کرنش و بزدلی در مقابل دیکتاتور اسلام است. وی از ولی فقیه می خواهد تا جسارت مردم

در مبارزه و اعتراض برای آزادی و رفاه را ببخشد! و از مردم می خواهد تا جنایت ولی فقیه را تحمل کنند. تجربه دولت چنین رئیس جمهوری در انتخابات همراه با تقلب مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم که سپاه و خامنه ای، احمدی نژاد را برنده اعلام کردند یک ضربه اساسی به کارایی نظریه انتخاباتی بود. خاتمی بعنوان رئیس جمهور و کروی بی بعنوان رئیس مجلس با وجود اعتراض علنی خود به خامنه ای، در عمل به نوع گزینش افراد توسط سپاه و خامنه ای برای مجلس هفتم گردن گذاشتند. در انتخابات ریاست جمهوری نهم، دولت خاتمی مجری و تائید کننده انتخاباتی شد که سپاه و خامنه ای، در دور اول کروی و در دور دوم رفسنجانی را حذف کردند و احمدی نژاد را برگزیدند. رفسنجانی در اعتراض به تقلب در انتخاباتی که دولت خاتمی برگزار کرد شکایت نزد خدا برد. مضحک آنکه وقتی کروی بر تقلب بر انتخابات تاکید داشت و شکایت نزد خامنه ای برده بود و از دخالت مثبتی خامنه ای در برگزیدن احمدی نژاد داد و فغان می کرد خامنه ای با کنایه به وی یادآوری کرده بود، دولت خاتمی که رفیق خودتان است بر صحت انتخابات تاکید دارد (۱). وضعیت وامانده جمهوری خواهان هم بازتاب همین تاکید منحصر به فرد بر راه انتخاباتی و "اصلاح" رژیم است که حتی اینها را در اوضاع امن خارج کشور مدافع جمهوری اسلامی کرده است.

حال خاتمی که خود دو انتخابات ناسالم و همراه با تقلب برگزار کرده خواهان انتخابات غیر تقلبی توسط احمدی نژاد است! اصلاح طلبان و خاتمی از نظر اخلاقی نمی توانند از احمدی نژاد خواهان انتخابات سالم باشند. بعلاوه از آنجا که اصلاح طلبان مکانیسمهای تصمیم گیری در رژیم اسلامی و به ویژه در مورد انتخابات ها را خوبی می شناسند دفاع ریاکارانه آنها از امکان برگزاری یک انتخابات سالم با معیارهای اسلامی حتی در میان مخاطبان خودشان هم با شک و تردید و انتقادات جدی روبروست و عامل رویگردانی بسیاری از آنها شده است.

**جنبش ضد دیکتاتوری تابستان ۸۸**  
اگر برای معیار بودن صندوقهای رای نیاز به تظاهرات میلیونی و هزاران کشته، زخمی، دستگیری و شکنجه باشد چرا دیگر باید مراسم کاندید شدن و رای دادن و شمارش آرا را بجا آورد؟

همین سؤال ساده تلاش خاتمی و دیگر اصلاح طلبان را برای قانع کردن مخاطبانشان که یک بار دیگر در انتخابات شرکت کنند با استهزا روبرو کرده است. اگر در رژیم اسلامی معیار صندوق رای بود دیگر جنبش ضد استبدادی مردم ایران و خسارات بسیاری که متحمل شدند، لازم نمیشد. حال که در این رژیم تظاهرات میلیونی، کشته و زخمی شدن و دستگیری و شکنجه لازم است دیگر صندوق رای لازم نیست. اعتراضات مردم علیه دیکتاتوری در سال ۸۸ که در اعتراض به تقلب در انتخابات آغاز شد و سرعت به مبارزه علیه کل رژیم و ستون فقرات آن، ولی فقیه، رسید تأثیرات بنیادی در اسقاط استراتژی انتخاباتی و سرنوشت کل رژیم اسلامی گذاشت.

جنبش ضد استبدادی مردم در سال ۸۸، چشم انداز توافق اوپاما و خامنه ای که کاملاً محتمل بود و هر دو طرف به صراحت از آن صحبت می کردند و انگار علنی شدن و اجرای آن به بعد از بیرون آمدن نام احمدی نژاد از صندوق ها و آنهم با رای بسیار بالا موکول شده بود، بر هم زد. کاملاً قابل تصور است که اگر توافقات بین دو کشور اجرا می شد رژیم اسلامی از نظر سیاسی، اقتصادی و موقعیتش در منطقه در چنبره ای از معضلات عمیق و مرگبار کنونی قرار نداشت و در کوتاه مدت هم که شده سرنوشت کاملاً متفاوت و نسبتاً امنی در انتظارش بود. هنگامی که جنبشهای اعتراضی در کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه آغاز شد رژیم اسلامی بدلیل خشونت که در سرکوب جنبش مردم در سال ۸۸ بکار برد چنان رسوا شده بود که حتی جریانات اسلامی حاضر در این جنبشها هم علیه رژیم حاکم بر کشور خود بودند و هم علناً بر دوری از الگوی رژیم اسلامی تاکید داشتند. از این زاویه اعتراضات مردم ایران در سال ۸۸ که احزاب و سازمانهایی آنرا



bepesh@gmail.com

# به پیش!

سردبیر  
سودابه مهاجر

شورای نویسندگان  
ایرج آئرین، احمد شقاقی، رضا مقدم



## اسقاط استراتژی اصلاح طلبان و لیبرالها

اختلاف جناحها و لذا آنرا به خود و مخاطبانشان نامربوط می دانستند مهر کوبنده خود را بر سرنوشت و آینده رژیم اسلامی حک کرد. موقعیت شکننده و ناپسامان کنونی رژیم اسلامی در داخل و خارج که کاملاً به نفع مبارزه مردم برای رهایی از بختک شوم رژیم اسلامی است یکی از نتیجه مبارزات مردم در سال ۸۸ است.

### بحران اقتصادی

رژیم اسلامی در عمیق ترین بحرانهای اقتصادی خود غوطه ور است. فقر مفرطی که گریبانگیر بخش وسیعی از مردم شده، بسته شدن رو به افزایش کارخانجات، بیکاری میلیونی جوانان و کارگران، گرانی و کمبود رو به رشد مایحتاج عمومی و مواد غذایی زمینه ساز مبارزات و اعتراضات توده ای علیه گرانی و گرسنگی شده است. وخامت بحران اقتصادی ایران که بدلیل تحریمهای بین المللی است رژیم اسلامی را از اقدامات اقتصادی برای تخفیف یا حل بحران ناتوان ساخته است. رژیم اسلامی بدون رفع و یا کاهش تحریمها قدرت بهبود اوضاع اقتصادی را ندارد که لازمه آن گردن گذاشتن رژیم اسلامی به خواستهای اروپا و آمریکا به ویژه قبول یک نقش و سهم درجه چندم در منطقه است که خود از امکانات رژیم اسلامی برای جذب سرمایه و تکنولوژی می کاهد. به عبارت دیگر، ایستادگی رژیم که سیاست سپاه و خامنه ای است بحران اقتصادی را افزایش می دهد و سازش نیز که سیاست رفسنجانی، اصلاح طلبان و لیبرالهاست موقعیت رژیم اسلامی را در منطقه ضعیف می کند و از امکانات بالقوه اش برای حل بحران اقتصادی می کاهد. از این نظر، نه ایستادگی و نه سازش، هیچ یک به رژیم اسلامی برای تخفیف و یا پایان بحران اقتصادی کمکی نمی کند. رژیم اسلامی وارد یک مسیر دو سر باخت شده و راه پس و پیش ندارد. طرفداران سپاه و خامنه ای وخامت اوضاع را صرفاً ناشی از

ناکارایی دولت احمدی نژاد می شمارند تا نقش خامنه ای را در تعیین سیاستهای خارجی و امنی که علل تحریمهای نفتی و بانکی است، پنهان کنند. رفسنجانی و اصلاح طلبان و لیبرالها هم در عین اینکه عامل سوء مدیریت احمدی نژاد را البته دخیل می دانند اما اساساً وخامت اوضاع را به گردن خامنه ای و سپاه می اندازند و خواهان تشنج زدایی (سازش) در خارج و تعامل با همه جناحهای رژیم در داخل هستند. با آنکه رژیم اسلامی در چنین شرایط خطیری بیش از پیش نیاز به وحدت و همملی دارد اما اختلاف شدید طرفین که هر یک سیاست دیگری را برای کل رژیم خطرناک می داند باعث شده تا جناحها بر راه حل هایشان پافشاری کنند و منازعاتشان برای حفظ رژیم اسلامی حاد تر و خشن تر شود. تقابل اجتناب ناپذیر جناحها بر سر دفاع از سیاست سازش یا تسلیم و وخامت بحران اقتصادی را به گردن یکدیگر انداختن تنها بحران حکومتی را عمیق تر و کل رژیم را در برابر مردم بیش از پیش ضعیف می کند.

بحران اقتصادی و مبارزه کارگران و تهیدستان علیه عواقب آن بر زندگی و کار خود به تنهایی نمی تواند جامعه را بسمت انقلاب ببرد. این مبارزات هنگامی به سمت سرنگونی و انقلاب می رود که با یک بحران سیاسی توأم گردد. در بحران اقتصادی که اروپا را فراگرفته تنها مبارزات کارگران و مردم یونان تا حدی به بحران سیاسی نزدیک شد که نتیجه اش ناتوانی دولت به ادامه کار بود و به انتخابات زود رس و پارلمان و دولت جدید منجر شد. در ایران توأم شدن مبارزات کارگران و مردم با یک بحران سیاسی بستگی به موقعیت و نفوذ کلام خامنه ای نزد جناح ها و گروه بندی و باند های درون رژیم اسلامی دارد. خامنه ای و ولایت فقیه ستون فقرات رژیم اسلامی هستند. انسجام رژیم اسلامی و پاشیده نشدن شیرازه امور به قبول همه جناحها به فصل الخطاب بودن خامنه ای دارد. تحمیل احمدی نژاد به دیگر جناحهای رژیم توسط خامنه ای و سپاه که مبارزات مردم در سال ۸۸ را بدنیا داشت و اکنون وبال گردنشان شده و براحتی نمیتوانند از شر آن رها شوند، و همچنین سیاست خارجی و امنی خامنه ای که رژیم اسلامی را در محاصره کنونی انداخته بزرگترین ضربه را به اعتبار وی در کل ساختار رژیم زده است. اکنون وی نفوذ کافی برای سروسامان دادن به صفوف از هم دریده

رژیم اسلامی ندارد. تاکیدات خامنه ای به جناحها و سران سه قوه برای پرهیز از بیان اختلافاتشان تنها چند روز پس از پایان سفر وی به خراسان نشنیده گرفته شد و رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه علناً به جان هم افتادند. خواست احمدی نژاد برای بازدید از زندان اوین با مخالفت لاریجانی مواجه شد و کار به انتشار نامه های انتقادی و افشاگرانه علیه یکدیگر کشیده شد. در صورتیکه همه می دانند که احمدی نژاد برای افشای جنایات رژیم اسلامی در زندانها نیاز به بازدید از زندان اوین ندارد. رئیس جمهور به مرتضوی که یکی از جانی ترین قاضیان رژیم اسلامی است پناه داده و کافی است از وی بخواهد دهان باز کند و جنایات زندان اوین و کهریزک را بر ملا کند. خامنه ای برای جدا کردن رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه مجدداً دخالت کرد و از آنها خواست تا انتخابات یعنی ۸ ماه دیگر با هم مدارا کنند و آنها را به خیانت متهم کرد. در دل چنین شرایطی و بر خلاف اعتراضات در اروپا و آمریکا، مبارزات کارگران و تهیدستان ایران با یک بحران سیاسی توأم میشود و شرایط را بسمت انقلاب و سرنگونی میبرد. بحران حکومتی و تنش شدید میان جناحها اجتناب ناپذیر است و زاده بحران اقتصادی و محاصره مرگباری است که رژیم اسلامی دچارش شده است.

اکنون شکل مشخص بحران اقتصادی ایران خود را در کاهش شدید ارزش ریال نشان می دهد که ناشی از تحریم شدید نفتی و بانکی رژیم اسلامی است. صادرات نفت شدیداً کاهش یافته است و رژیم اسلامی قادر نیست حتی پول همان نفتی که می فروشد را بدلیل تحریمهای بانکی دریافت کند. اقدامات رژیم اسلامی برای تعیین نرخ دلار و فشار به فروشندگان ارز، نتوانسته مانع سقوط ریال شود و نخواهد شد. بالا رفتن دائم قیمت ارزهای خارجی امکان هر نوع برنامه ریزی برای تولید و مبادله را از بین برده و حاکم شدن رکود مطلق بر اقتصاد ایران کاملاً در چشم انداز است. رکود اقتصادی زندگی میلیونها کارگر و زحمتکش را به ورطه نابودی می کشاند زیرا بسته شدن کارخانجات و کلا تعطیلی واحدهای اقتصادی و رشد بیکاری شتاب بیشتری خواهد گرفت.

### استراتژی انقلابی

به حکم شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی،



# زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!



## اسقاط استراتژی

### اصلاح طلبان و لیبرالها

ایران وارد دوره ای از تلاطمهای عظیم سیاسی و اجتماعی شده است. حادث شدن بحران حکومتی در جلوی چشم مردمی که مترصد فرصتی برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی هستند زمینه های اجتماعی راه حل های اصلاح طلبان و لیبرالها را از بین برده و موقعیت را برای گسترش روی آوری وسیع کارگران و مردم تهیدست به استراتژی انقلابی برای سرنگونی رژیم اسلامی مهیا کرده است. اکنون جنبش کارگری و فعالین جناح چپ و سوسیالیست آن

باید حساسیت اوضاع سیاسی و نقشی که می توانند در رهایی مردم ایران از بختک شوم رژیم اسلامی داشته باشند را درک کنند. در دوران اصلاحات فعالین جناح چپ جنبش کارگری با کندی بسیار درباره تحلیل از اوضاع سیاسی و امکاناتی که برای ایجاد تشکل فراهم آمده بود به توافق رسیدند و اقدام کردند. سندیکای شرکت واحد در آخرین سال دولت خاتمی و سندیکای هفته تپه در دوران احمدی نژاد تشکیل شد. در سال ۸۸ نیز تنها بخشی از فعالین جناح چپ جنبش کارگری و نه کل این گرایش با کندی بسمت یک سیاست طبقاتی و سوسیالیستی نسبت به مبارزات مردم علیه دیکتاتوری جهتگیری کردند. علت اصلی آن البته فقدان حزبی بود که این فعالین در سوخت و ساز درونی آن شرکت داشته باشند و از این طریق تحلیلهای خود را ارائه دهند و نظرات دیگران را نیز بشنوند و برای یک

فعالیت واحد و هماهنگی سرعت به توافق برسند. اکنون اوضاع بسیار خطیر است. جنبش کارگری و بویژه فعالین جناح چپ آن در مقابل یک آزمون تاریخی قرار گرفته اند. نیرویی که می تواند مبارزات مردم علیه رژیم اسلامی را متحد و رهبری کند و به عمر رژیم اسلامی پایان دهد و مردم ایران را از یک کابوس چند دهه ای رها کند جنبش کارگری است. رهایی مردم ایران از شر رژیم اسلامی به این بستگی دارد که فعالین جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری دست بکار فراهم آوردن ملزومات ایفای نقش تاریخی خود بشنوند. در موقعیتی که استراتژی انتخاباتی اصلاح طلبان و لیبرالها اسقاط شده هم بسیج مردم حول استراتژی کارگری سوسیالیستی با دشواری کمتری روبروست و لذا امکان موفقیت جنبش کارگری بمراتب افزایش یافته است. \*\*\*

#### زیر نویس:

۱ - کروی در گفتگو با عباس عبدی و محمد عطریانفر و بعنوان بخشی از کمپین انتخاباتی خود ماجرای انتخابات تقلبی که دولت خاتمی برگزار کرد را شرح داده است:  
عبدی: آیا عدم سلامت انتخابات، جزو آن مواردی است که شما بر سر آن بایستید و اعتراض کنید و کوتاه نیایید؟  
کروی: عدم سلامت انتخابات، نتیجه ضعف عملکرد دولت است. من خیلی قبل از انتخابات مجلس به آقای خاتمی گفتم که این دولت نمی تواند انتخابات سالم برگزار کند و ضمانت آن را بدهد. من در پایان مجلس ششم دوستانه به آقای خاتمی گفتم که تا ما در مجلس هستیم، علاوه بر وزیر اقتصاد و دارایی و وزیر کار، وزیر کشور دیگری را هم معرفی کنید. ایشان هم پذیرفتند و گفتند که با آقای موسوی لاری صحبت کنید. من آقای موسوی را دعوت کردم به خانه ام و گفتم که شما می دانید من همواره و از اول مدافع شما بوده ام. چون روزی که به آقای نوری رای عدم اعتماد دادم من و آقای موسوی خونینی با هم خانه آقای خاتمی رفتیم و گفتم که می خواهید چه کار بکنید؟ گفتم که پیشنهاد اول من، همین آقای موسوی خونینی ها و پیشنهاد دوم من هم آقای محشتمی پور است. آقای خاتمی اما اندکی سکوت کرد و سپس آقای محمد صدر را پیشنهاد کرد. من ضمن ارادتی که به آقای صدر داشتم، گفتم که پس اگر آقای موسوی خونینی ها نمی پذیرند و شما هم نمی خواهید آقای محشتمی را انتخاب کنید، پس آقای موسوی لاری را معرفی کنید. من پیش از انتخابات مجلس هفتم به آقای موسوی لاری گفتم که از ابتدا حامی شما بوده ام اما امروز می دانم که اداره انتخابات کار سختی است و الان باید فردی مثل آقای محشتمی پور بیاید و انتخابات را برگزار کند. اما به هر حال آن پیشنهاد ما عملی نشد. در

انتخابات ریاست جمهوری شما دیدید که آقای الهام آمد و نتیجه اولیه شمارش آرا را اعلام کرد در حالی که این خلاف است و باید وزارت کشور آرا را اعلام کند. من بعد از آنکه از خواب اصحاب کف بیدار شدم به بچه های وزارت کشور تلفن کردم و گفتم که این کار خلاف است. آقای محقر هم گفت که اول شما اول بودید و آقای هاشمی دوم بود اما الان شما دوم هستید و آقای هاشمی اول است. گفتم سوم چه کسی است؟ گفت احمدی نژاد. گفتم که پس چرا آقای الهام آنگونه اعلام می کند؟ من نمی خواهم وارد آن ماجراها بشوم ولی واقعاً ما چوب عملکرد خودمان را خوردیم. عبدی: من نمی خواهم از یک شرایط ایده آل صحبت کنم اما اگر قرار است شما وارد رقابتی شوید، حداقلی از شرایط رقابت باید برقرار باشد. در یک شرایط ناعادلانه شما چه طوری می خواهید وارد عرصه رقابت شوید؟ مثلاً همین بحث یارانه های نقدی و اعطای آن با اختیارات کامل دولت و این که ما نمی دانیم آن را به چه کسانی می خواهند در مرحله اول بدهند، می تواند شرایط یک رقابت را ناعادلانه کند. شما می گوید که اگر باز داشت آقای لقمانیان را می پذیرفتید، ریاست آن بر مجلس ممکن نبود. پس حضورتان در یک رقابت با این همه ناعادالتی را چطور می توانید بپذیرید؟  
کروی: من معتقدم که بخش عمده ای از مشکلات را اگر بخواهیم می توانیم حل کنیم.  
عبدی: چگونه؟  
کروی: لازم نیست الان بگویم تا دست من را بخوانند.  
عبدی: با چه ضمانتی می توان این وعده را بپذیرید؟  
کروی: به همان تجربه عملکرد سابق من نگاه کنید و باور داشته باشید که من نمی گذارم حق ام ضایع شود یا اگر ضایع شد، حداقل در حد کمی

باشند.  
عبدی: پس چرا در دور قبل که معتقدید این حق از شما ضایع شد، نتوانستید کاری بکنید؟  
کروی: اگر وزارت کشور در آن زمان با من صادقانه برخورد کرده بود، مشکل حل می شد. مرا بیدار کردند و گفتند که آقای الهام نتیجه شمارش آرا را اعلام می کند. در اینجا دولت باید اعتراض می کرد. من با رئیس جمهور تماس گرفتم اما اثری نکرد. آقای ضرغامی با خانواده ما تماس گرفته و گفته بود که به فلانی بگویید اشکال او وارد است و من نبوده ام که این قضایا رخ داده و آقای الهام جلوی دوربین قرار گرفته است. حتی از دفتر رهبری هم با من تماس گرفتند و گفتند که اشتباه شده است و شما دوم هستید و آقای احمدی نژاد سوم است. وزارت کشور هم صرفاً به من گفت که شما نگران نباش، در نتیجه نهایی شما دوم می شوید. رهبری به من پیامی دادند که من آن را در نامه ام آوردم و نامه من به ایشان هم منتشر شد. صبح روز دوشنبه از دفتر رهبری با من تماس گرفتند که من ۶ بعد از ظهر به ملاقات رهبری بروم. تا عصر آن روز من حیران و در جستجوی یک پاسخ از وزارت کشور بودم که چطور من با شمارش ۱۵ میلیون رای، نفر دوم بودم و یک دفعه با شمارش آرای قم و اصفهان و تهران آرا تغییر کرد. من تا عصر دوشنبه نمی دانستم که چه بر سرم آمده است. رفتم به ملاقات و در آنجا گفتم که من نفر دوم هستم اما به من گفتند که وزارت کشور و رئیس جمهور خود شما می گویند که بهترین و سالم ترین انتخابات بوده است. رهبری حتی گفتند که «من گفته ام حالا این شهرهایی که آقای کروی می گوید را بررسی مجدد کنید؛ اما آنها می گویند که درست است». حالا شما به من بگویید که من باید چه می کردم؟ از آسانسور پایین آمدم و آقای خاتمی را دیدیم که می خواست



نشان نداد. و نه تنها حساسیتی نشان نداد که ایستاد و از آنها دفاع هم کرد. اما اگر برای کاندیدای خود آنها بکندم این ماجرا اتفاق افتاده بود، می‌ایستادند و همه چیز را به هم می‌ریختند. گفتند که شیخ کار خودش را کرد و دیگر همه چیز را ول کردند و گفتند که همین نتیجه اعلام شده، درست است. من اعتراض می‌کردم و رهبری به من محبت نشان می‌دادند و می‌گفتند که به دوستان‌تان گفته‌ام که ببینند و رسیدگی کنند ولی آنها می‌گویند که ضرورتی نیست و انتخابات سالم بوده است.

مطلب در منبع زیر است

[http://www.ayande.ir/1387/08/post\\_638.html](http://www.ayande.ir/1387/08/post_638.html)

۲ - چند سال پیش که علت یابی فقدان دموکراسی در ایران مد شده بود، عده ای از خود دست اندر کاران حال و گذشته رژیم اسلامی مانند عباس عبدی نظریه آورده بودند که علت پول نفت است. اینها اظهار می داشتند که پول نفت باعث شده که نظامهای حاکم بر ایران از مالیات گرفتن از مردم و در نتیجه پاسخگو بودن به آنها بی نیاز باشند. اکنون نفت ایران تحریم شده و بدلیل تحریمهای بانکی رژیم اسلامی پول همان نفتی را که می فروشند را هم نمی تواند دریافت کند، خبر هیچ هلله و شادی از طرف این طرفداران دموکراسی شنیده نمی شود. نه تنها این عباس عبدی اکنون معتقد است که جمهوری اسلامی واقعا موجود را باید پذیرفت و هر چه جلوی اصلاح طلبان پرت می کنند را حتی بدون غر و لند و یا مزه مزه باید به دیده منت قبول کرد. آیا با کاهش درآمد ارزی رژیم اسلامی از فروش نفت شرایط برای دموکراسی مورد نظر عباس عبدی دارد فراهم میشود؟ چگونه و طی کدام روند و مراحل؟

**تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی  
کارگری**

[wsu@home.se](mailto:wsu@home.se)

**از سایت های زیر دیدن کنید:**

[www.wsu-iran.org](http://www.wsu-iran.org)

[www.workertoday.com](http://www.workertoday.com)

من يك سوال ابتدایي می‌پرسم. در حالی که دو رئیس قوه در این انتخابات کاندیدا بودند و آقای معین هم کاندیدای اصفهان بود و آقای لاریجانی هم با سابقه وزارت و ده سال ریاست بر صداوسیما و به عنوان يك راست تعریف شده، کاندیدا بود و آقای قالیباف هم با آن مشخصات خاص خودش حضور داشته است، مردم اصفهان واقعا هشتصد هزار رای به آقای احمدی نژاد داده اند؟ آیا این مساله، اصلا بوي صداقت می‌دهد. اصلا مگر می‌شود که در يك استان يك کاندیدا فاصله‌ای چنین معنادار با دیگر کاندیداها داشته باشد در حالی که حتی به عنوان مثال متولد آن جا هم نیست. آیا واقعا تفکر مردم اصفهان اینگونه است که در آنجا رای آقای احمدی نژاد، چهار یا پنج برابر رای من یا آقای معین باشد. بگذریم که اصلا اگر این آقایان معتقد به سلامت انتخابات بودند، پس چرا از حزب پادگانی صحبت می‌کنند. این حرف که با آن حرف

نمیی خوانند. شما مفروض می‌گیرید که این اتفاق غیرطبیعی بوده است و مثلا می‌آید و می‌گویید که ده درصد از صندوق‌های این استان را بازشماری کنیم تا مساله روشن شود. شما باید چنین کاری را می‌کردید. دوم اینکه شما می‌گویید در مجموع آرای ۲۷ استان به صورت کلی شما جلوتر بوده‌اید و اعلام آرای سه استان به یکباره نتیجه را به هم زده است. پس اگر اتفاقی هم افتاده چون در ساعات انتهایی بوده چه بسا پس از شمارش آراء، این تغییر در داخل لیست‌ها اعمال شده است. پس می‌توانستید بخواهید که این لیست‌ها بازبینی شود.

بسیار نکته خوبی را می‌گویید. اما چرا وقتی شورای نگهبان نتیجه اولیه شمارش آرا را اعلام می‌کرد، آنها اعتراضی نکردند که این اقدام يك تخلف قانونی است؟ چرا فوراً شمارش خود از آرا را اعلام نکردند. آقای احمدی و نیروهای وزارت کشور به من می‌گفتند که مطابق شمارش ما، شما دوم هستید. چرا همین را اعلام نکردند؟ چه انگیزه‌ای داشتند؟ اصلا از این بگذریم. کار به مصاحبه من و انتشار نامه‌ام رسید. چرا پس از آن نیامند تا گزارشی به من بدهند و بگویند که اگر از شما پرسیدند، این را بگویند؟ چرا شما نخواستید به شما این گزارش‌ها را بدهند؟ اصلا ما را راه نمی‌دادند. و از اول صبح هم شروع کردند به گفتن این که همین نتیجه درست است.

یعنی شما آن گزارش را تا بعد از ظهر دوشنبه و ملاقات با رهبری نداشتید؟ اصلا ما می‌گفتیم که چرا و چگونه این اتفاق افتاده و چطور رای ما تغییر پیدا کرد؟ اما کسی پاسخ نمی‌داد و می‌گفتند که همین نتیجه اعلام شده از سوی شورای نگهبان درست است. برای همین هم تصمیم گرفتم که مصاحبه مطبوعاتی بگذارم. من نمی‌گویم که کسی از دوستان به من خیانت کرده است. می‌گویم قضیه‌ای رخ داد و با این‌حال وزارت کشور هیچ حساسیتی از خود

## اسقاط استراتژی

### اصلاح طلبان و لیبرالها

برود بالا. گفتیم که آقای خاتمی متشکر که انتخابات خیلی خوب و سالمی را برگزار کردید. آقای خاتمی آمد که صحبتی بکند، یکی از اعضای دفتر رهبری به آقای خاتمی گفت که حالا شما زیر حرف خودتان نزنید. من بعد فهمیدم که در مجموع ما بیست و هفت استان جلوتر بوده‌ایم و فقط يك اصفهان همه چیز را تغییر داده است. خوب، اگر من این خبر را داشتم و عصر آن روز، با این خبر به ملاقات می‌رفتم، حرفم را می‌زد و پای آن می‌ایستادم. چطور می‌شود در شهر اصفهان که یکی از قطب‌های صنعتی و فرهنگی ما است و آقای معین هم اصفهانی بوده‌اند، آقای احمدی نژاد از مجموع رای همه کاندیداها، رای بیشتری می‌آورد و ایشان هشتصد هزار رای می‌آورند و در مقابل، من، معین، قالیباف و لاریجانی، هر کدام زیر دویست هزار رای می‌آوریم و آقای رفسنجانی هم ۲۵۰ هزار رای می‌آورد؟ شما بگویید که این رای، معقول است؟ اما به من هیچ گزارشی ندادند تا براساس آن بروم و اعتراض بکنم که اگر می‌دادند حتماً می‌ایستادم و اعتراض می‌کردم. زبان ما بسته بود. چه می‌گفتیم؟ امروز با این دولت حداقل می‌توانیم دعوا کنیم و بگوییم حق‌مان را خوردند. اما آن روز، من هر چه می‌گفتم، تف سر بالا بود. اصلا مانده بودیم که خدایا چه بگوییم در ذیل وزارت کشور دولت اصلاحات.

محمد عطریانفر: حضرت عالی می‌گویید که يك جابجایی در آرای شما صورت گرفته که در نتیجه آن، جایگاه شما از نفر دوم به سوم منتقل شده است. آقای لاری و مبلغ اما می‌گویند که ما بارها رفته‌ایم و واقعیت را برای آقای کروی توضیح داده‌ایم و گفته‌ایم که انتخابات سالم بوده است، اما ایشان قبول نمی‌کنند. آیا جنابعالی گمان دارید که وزارت کشور و نیروهای آن، تحت تاثیر مناسبات حزب حاکم در دوره آقای خاتمی یعنی جبهه مشارکت، در این تخلف احتمالی، مداخلت تام داشته‌اند؟ یا اینکه معتقدید وزارت کشور، مداخلت تام نداشته اما در عین حال قدرت ستاندن حق شما را نداشته و سکوت کرده است؟ یا اینکه معتقدید که ضعف‌ها و نابخردی‌هایی که در میان نیروهای وزارت کشور وجود داشته به بهره بردن جناح مقابل و بروز این اتفاق منجر شده است و اصلا اگر این نابخردی‌ها نمی‌بود، نه جناح مقابل می‌توانست این جابجایی آرا را صورت دهد و به تبع آن، نه لازم بود که اصلا اعتراضی شود؟ شما به کداميك از این سه فرضیه، معتقدید؟



## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

سوریه" بار دیگر به ناسیونالیسم گرد جان تازه ای دمیده و آنها را به تکاپو و تلاش برای آلترناتیو سازی دوباره کشانده است. از سوی دیگر بحران شدید اقتصادی و سیاسی در ایران، می تواند آستان حوادث زیادی باشد و تا همینجا نیز اعتراضات و ناراضیاتی زیادی را هم در میان توده مردم و هم در میان حکومتیان و اپوزسیون حکومتی ایجاد کرده است. طبیعتاً کردستان ایران نیز از این اوضاع و احوال به شدت متأثر است. ویژگی های خاص کردستان نیز - موضوع ستم ملی و نفوذ نسبی جریانات سیاسی کردستان- فضای سیاسی و فعالیت احزاب سیاسی اش را در موقعیت ویژه ای قرار می دهد، تا آنجا که تحرک جریانات سیاسی در کردستان بیش از پیش شده است و در واقع آنها خود را برای بحران های سیاسی پیش رو آماده می کنند.

در مناطق کرد نشین چهار کشور، جریانات با سمت و سوهای سیاسی متفاوتی وجود دارند که هر یک به نوعی تلاش دارند تا از شرایط پیش آمده موجود و یا آینده هر چه بیشتر بهره ببرند. جریاناتی که سیاست پرو غربی دارند- مثل حزب دمکرات عراق که رابطه تنگاتنگی با ترکیه دارد- اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی که رابطه نزدیکی با ایران دارد و حالا شکل گیری قدرت منطقه ای "ناسیونالیست های مستقل" که شاخه ای از پک ک می باشند. هر یک از این جریانات تلاش دارند تا آلترناتیو "کردستان آزاد" باشند. در مورد کردستان سوریه هم همچنانکه اشاره شده در سایه اختلافات منطقه ای بین دول منطقه ای آنها قدرت نسبی در کردستان سوریه به دست آورده اند که هنوز هم آینده اش روشن نیست ولی در هر حال، آنها هم پیشبرد سیاست خود را به سیاست های حکومتی سرکوبگر منطقه گره زده اند.

در کردستان ایران نیز احزابی به مانند حزب دمکرات- هر دو شاخه آن- و نیز جریانات از چپ برگشته ای، مانند کومله زحمتکشان، به شدت در حال رقابت بر سر پیش برد سیاست های خود در راستای سیاست های امپریالیستی قدرت های منطقه ای و غربی هستند. این رقابت ها تا جایی

پیش می رود که باعث شکل گیری اتحاد هایی بین چند حزب مشخص برای ایزوله نمودن و سبقت گرفتن از احزاب دیگر می گردد، که نمونه بارز آن توافق نامه اخیر بین حزب دمکرات کردستان ایران ( هجری) و کومله زحمتکشان (مهدی) می باشد.

### توافق نامه حزب دمکرات (هجری) و کومله ی زحمتکشان (مهدی)

انتشار بیانیه ی حزب دمکرات کردستان و کومله ی زحمتکشان مهدی، بحثهای زیادی را در میان مخالفان و موافقان برانگیخت و بیشتر جریانات از چپ تا راست در این باره اظهار نظر کردند. در واقع انتشار این بیانیه واکنشی است به آنچه ذکر شد و تلاشی در راستای تقویت جناح ناسیونالیستی در کردستان ایران، که البته جای بحث و بررسی دقیقی را می طلبد و البته همانطور که در ادامه مقاله خواهیم دید این تحرکات فقط به جریانات ناسیونالیستی فوق محدود نمی شود بلکه دیگر جریانات سیاسی کردستان نیز از این تغییر و تحولات متأثر شده اند.

این دو جریان در نه بند موضوعات مختلفی را طرح کرده و از جمله آزادی بیان و احزاب، حق برخورداری از زبان کردی در ادامه تحصیل و ... چکیده ی بندهای این بیانیه است و در این میان یک بند نیز به مسئله فدرالیسم و رفع ستم ملی مربوط می گردد که مهمترین و جنجال برانگیز ترین بند این بیانیه می باشد. واکنش ها نسبت به این بیانیه از زوایای مختلف و متضادی صورت گرفته که دامنه ی بحث در باره حق تعیین سرنوشت و رفع ستم ملی را وسیعتر می کند. راست ها - شامل سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، اصلاح طلب ها و ...- از موضع شوینیسیم فارس به موضوع برخورد کرده و هر گونه حقی برای کسب آزادی های دمکراتیک در راه رفع ستم ملی را رد کرده اند و در مقام دفاع از موقعیت برتر و ناسیونالیستی فارس علیه این بیانیه و هرگونه مبارزه برای رفع ستم ملی موضع گرفتند. موضع ناسیونالیستی و شوینیستی فارس که طی چند دهه گذشته به شکل سیستماتیک از سوی انواع جریانات سلطنت طلب و ملی و از طریق شبکه های ماهواره ای تبلیغ شده و در تقابل با "حاکمیت عرب" جمهوری اسلامی بال و پر داده شده است، از یک سو به دلیل گرایش جمهوری اسلامی به فرهنگ اسلامی و عربی و از سوی دیگر به دلیل ضعف آلترناتیو سوسیالیستی در جامعه، تا حدودی در بین

مردم و بخصوص جوانان نفوذ کرده و برای خود موقعیتی یافته است.

برخی در طیف جریانات چپ سرنگونی طلب نیز صرفاً با کلی گویی علیه ناسیونالیسم به بیانیه برخورد کرده اند، که به دلیل فقدان موضع سوسیالیستی در ارتباط با رفع ستم ملی نمی توانند هیچ کمکی به مبارزه باناسیونالیسم بکنند. آنها نه ماهیت و جایگاه فدرالیسم را توضیح داده اند و نه هیچ آلترناتیو و راه حل مشخصی را در ارتباط با ستم ملی ارائه کرده اند. همه کسانی که ستم ملی، که در ایران بر مردم مناطق دیگر از جانب دولت حاکم اعمال می گردد، را نادیده می گیرند در واقع در موضع ناسیونالیسم فارس قرار می گیرند. نادیده گرفتن ستم ملی و نداشتن استراتژی و برنامه ای مشخص برای آن آب به آسیاب ناسیونالیسم فارس ریختن و مماشات با آنها است. طیف وسیع کسانی که تحت هر شرایطی مبارزه با ستم ملی را نادیده می گیرند، در واقع سپر دفاعی ناسیونالیسم فارس هستند. هیچکس نمی تواند انترناسیونالیست باشد و برای رفع ستم ملی در راستای مبارزه طبقاتی کارگران گام بر ندارد. لنین در این مورد چنین می گوید: "باز هم عملاً و از نقطه نظر تناسب عینی قوای طبقاتی روسیه، امتناع از دفاع از حق تعیین سرنوشت برابر است با بدترین اپورتونیسم یعنی برابر است با سرایت دادن عقاید کوکوشکین ها به پرولتاریا و این عقاید در حقیقت امر همان عقاید و سیاست پورشکویچ ها است. (۱)

(کوکوشکین از جمله ناسیونال-لیبرال از رهبران حزب کادت و پورشکویچ از جمله ناسیونالیست های مرتجع بودند- توضیح از نویسندگان مقاله).

در این مقاله ما برآن هستیم که در دو سطح جداگانه به تحلیل این توافق نامه بپردازیم، یکی در سطح مطرح کردن فدرالیسم به عنوان راه حل رفع ستم ملی در توافق نامه و دیگری در سطح بحث آزادی های سیاسی و اجتماعی اشاره شده در آن و اینکه آیا جریانات ناسیونالیستی توان پاسخگویی به این نیازها را دارند یا نه؟

به دلیل اهمیت بحث رفع ستم ملی در کردستان، علی الخصوص اهمیت آن برای سوسیالیست های کردستان، سیاست اعلام شده کومله حزب کمونیست ایران در کنگره ۱۵ این حزب را هم به نقد می کشیم تا زمینه برای بحث و نقد بیشتر در مورد رفع ستم ملی از دیدگاه سوسیالیستی در میان جنبش سوسیالیستی کردستان بیشتر باز گردد. در نهایت به بحث تجربیات



## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

تاریخی و استراتژی سوسیالیست ها در این رابطه می پردازیم.

### فدرالیسم: راه حلی برای رفع ستم ملی؟

اما قبل از اینکه وارد بحث اصلی در این مورد بشویم، لازم است که اشاره شود که حزب دمکرات هر چند در جریان مبارزات در ایران و کردستان ایران از موقعیت گذشته برخوردار نیست و خود به دو شاخه جداگانه تبدیل شده است، اما به هر شکل و بخشا طیف ناسیونالیستی را در کردستان نمایندگی می کند. واضح است کومله ی زحمتکشان- ما در اینجا از آن به عنوان گروه مهدی نام می بریم- فاقد همین حد از نفوذ حداقلی است و صرفا با همراهی با جریانهای مثل حزب دمکرات می تواند خود را مطرح نموده و در طیف ناسیونالیست ها موقعیتی برای خود کسب نماید. این گروه بعد از انشعاب از حزب کمونیست ایران، تمام تلاش خود را صرف این کرد که بتواند در جبهه ناسیونالیستی کردستان مورد پذیرش واقع گیرد و از طرف دیگر برای جلب توجه هر چه بیشتر سران امپریالیستی و قرار دادن سیاست هایش در راستای سیاست منطقه ای آنها وارد مسابقه با جریانات ناسیونالیستی گردید. در دوره اخیر وقوع تحولات سیاسی ذکر شده در بالا و نیز مطرح شدن مسئله کردستان سوریه و تحریکات تازه ناسیونالیستی در قبال آن باعث نزدیک شدن این جریان به جرگه ناسیونالیست ها و دریافت برگ تابیدیه از سردمداران اصلی ناسیونالیسم در کردستان ایران گردید. البته همه ی ناسیونالیست ها در کردستان و در دیگر مناطق ایران به خوبی می دانند که تنها به پشتوانه حمایت و کمک امپریالیست های غربی و مشخصا آمریکا است که امکان ادامه کاری و چشمانداز پیشروی و کسب قدرت دارند، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

اما برای پرداختن به این توافق نامه سوال مهمی را که می شود در ابتدا مطرح نمود این است که این بیانیه و به طور مشخص فدرالیسم می تواند راه حلی در ارتباط با رفع ستم ملی داشته باشد یا نه؟

وجود ستم ملی در ایران امری غیر قابل انکار است و در طول تاریخ ایران همواره

اقوام و ملیتهایی که در چارچوب ایران زندگی می کرده اند به اشکال مختلف توسط یک حکومت مستبد و دیکتاتور مورد ستم و سرکوب واقع شده اند. قاعدتا شیوه های این سرکوب در دوره های مختلف سیاسی و تاریخی متفاوت بوده است و در اینجا ما قصد بررسی تمامی تاریخ ستم ملی را در چارچوب ایران نداریم. تاکید ما بیشتر بر نموده های کنونی این ستم است. نداشتن حق تحصیل به زبان مادری، عقب نگه داشته شدن بعضی از این مناطق از لحاظ اقتصادی و صنعتی - علی الخصوص در مورد کردستان و بلوچستان-، نداشتن حق انتخاب و منتصب شدن به سمت های اداری و تخصصی و غیره از جمله مهم ترین نموده های کنونی ستم ملی در ایران هستند.

واقعیت این است که در این سطح می توان گفت که بلی، فدرالیسم و توافق نامه اخیر یک راه حل برای رفع ستم ملی است. اما راه حلی بورژوازی. و در چارچوب جامعه ی سرمایه داری. اما به هر شکل معتقد است که در چارچوب یک دولت مرکزی متشکل از حکومت های فدراتیو ملی و منطقه ای می شود به حق برخورداری از زبان مادری برای تحصیل، رسانه ها، آداب و رسوم، اختیارات منطقه ای و غیره را به دست آورد. الگوی این وضعیت در کردستان عراق وجود دارد و واقعیت این است که هر چند به شیوه بورژوازی اما به هر شکل ستم ملی را از میان برداشته است.

واقعیت این است که رفع ستم ملی یکی از مطالبات دمکراتیک است که در چارچوب جامعه سرمایه داری قابل تحقق است، چون برای تحقق این مطالبه دستی در پایه اقتصادی سیستم سرمایه داری برده نمی شود. تا حدودی مثل حقوق زنان که به طور نسبی در برخی کشورها حقوق خود را کسب کرده اند. اما در مقابل این آلترناتیو برای رفع ستم ملی، سوسیالیست های کارگری آلترناتیو و استراتژی سوسیالیستی را قرار می دهند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

### فدرالیسم و نمونه های آن

فدرالیسم قدرت محدود منطقه ایست که قوانین حقوقی خاص خود را دارد. هر بخش فدرال قوانین منطقه ای و محدودی دارد و دولت منطقه ای حق دارد در محدوده خود از قدرت اجرایی خاص خود برخوردار باشد. آنها در چارچوب کلی تر باید با دولت مرکزی هماهنگ باشند و این سیاست ها و برنامه های کلان دولت مرکزی است که الویت دارند. نمونه هایی کنونی فدرالیسم

کشورهای آمریکا و آلمان هستند. در گذشته و در کشورهای آمریکا و آلمان که قدرت متمرکزی وجود نداشت و قدرت های منطقه ای به خطری برای تجزیه آن کشورها تبدیل شده بودند، فدرالیسم راه حلی شد تا بتواند قدرت های منطقه ای را در چارچوب دولتی واحد، ضمن حق برخورداری از قدرت منطقه ای، یکپارچه کند. آمریکا کشوری پهناور بود که با حضور مهاجرین و راندن و کشتار سرخپوستان شکل گرفت و قدرت های منطقه ای و محلی داشت. فدرالیسم در واقع سیاستی برای متمرکز نمودن قدرت سیاسی بود. بدین شکل بود که دولت فدرال آمریکا در سایه وسیعترین سرکوب ملی طی چند دهه شکل گرفت. در ارتباط با جنایات و کشتارها و کوچ های اجباری سرخپوستان اسناد و مدارک تاریخی بسیاری وجود دارد و فدرالیسم در آمریکا کوچکترین آزادی و حتی حق زندگی را برای سرخپوستان قائل نشد. در واقع در آمریکا نه تنها فدرالیسم راه حل رفع ستم ملی نبود، بلکه حکومت فدرال بروی وسیعترین ستم و جنایات ملی بر پا شد.

در آلمان نیز دوک نشینان منطقه ای هر یک دارای حد و حدود و قدرتی در مناطق تحت نفوذ خود بودند و همین مسئله کشور را در آستانه جنگ و فروپاشی قرار داده بود و از طرف دیگر یکپارچه شدن آنها در قالب یک حکومت فدراتیو، موانع اقتصادی و سیاسی را از پیش پای پیشرفت سرمایه داری بر می داشت. طرح فدرالیسم شرایطی را بوجود آورد تا آنها در قدرت مرکزی شریک شوند و با یک قدرت واحد مرکزی همکاری کنند. **فدرالیسم در آن کشورها راه حلی بود برای ایجاد قدرت مرکزی و نه رفع ستم ملی.** در آلمان چیزی به عنوان رفع ستم ملی وجود نداشت تا بدین شکل بشود آن را از بین برد. در آمریکا بلعکس شکل گیری فدرالیسم برای تثبیت دولتی بود که خود بر پایه ستم ملی شکل گرفت. هزاران سرخپوست که ساکنان اصلی آمریکا بودند کشتار شدند و از آمریکا رانده شدند و کمترین حقی برای آنها در آمریکای فدرال بوجود نیامد و در واقع استناد ناسیونالیست های ایرانی طرفدار فدرالیسم به این نمونه های تاریخی ارتباطی با رفع ستم ملی ندارد و بنا بر این مقایسه این نمونه ها که به کرات مورد استناد ناسیونالیست ها است مثال هایی مع الفارغ هستند. شکل گیری نظام فدرالیسم در سوئیس نیز نتیجه تغییر و تحولات بعد از انقلاب کبیر فرانسه





## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

و نیز حکومت دیراکتوری بود. سوئیس از سده ۱۳ میلادی دارای نظام کنفدراسیونی بود و تنها اتفاقات سیاسی در اواخر قرن ۱۸ و اواسط قرن ۱۹ اروپا است که این کشور را به تدریج به سمت نظام فدرالی سوق می دهد. فدرالیسم در این کشور نیز جوابی به مسئله ستم بر ملیت ها و اقلیت های قومی نبود کما اینکه در قانون اساسی سوئیس آمده است که: «کنفدراسیون سوئیس، به منظور استحکام اتحاد کنفدراسیون و حفظ و تقویت وحدت، قدرت و افتخار ملت سوئیس» قانون اساسی فدرال را تصویب می کند.

همه این موارد نشان می دهد که حکومت فدرال، شیوه ای برای تنظیم روابط سیاسی و اقتصادی مابین حکومت مرکزی و ایالات بوده است نه پاسخگویی به مسئله ای تحت عنوان ستم ملی.

### کردستان عراق و راه حل آمریکایی گرد

اما نمونه کردستان عراق شاید بیشتر از همه مورد استناد و نزدیک به شرایط کردستان ایران به نظر برسد. واضح است که ستم ملی تحت حاکمیت دولت صدام در کردستان عراق به شدیدترین شکلی اعمال میشد. مردم کردستان عراق نمی توانستند به زبان خود تحصیل کنند و یا حتی سهم بسیار ناچیزی از اقتصاد عراق به این منطقه اختصاص داشت. به دلیل مبارزاتی که در این رابطه وجود داشت، همواره سرکوب و کشتار کردها در منطقه شدیداً اعمال میشد و دولت صدام مردم کردستان عراق را از حد اقل امکانات محروم نگهداشته بود و بدین شکل مبارزه برای رفع ستم ملی همواره عرصه ی اصلی فعالیت سیاسی در آنجا بود. به هر شکل ناسیونالیست ها- اتحادیه میهنی و حزب دمکرات عراق- سردمدار مبارزه ضد ستم ملی بودند و با بروز جنگ اول آمریکا و عراق و تغییر توازن قوای نظامی، این دو حزب وارد مبارزه ای وسیعتر با دولت مرکزی شدند، که با راه حل آمریکایی برای کردستان عراق و جنوب عراق، شرایط بیش از پیش تغییر کرد. ناتو منطقه پرواز ممنوعه در مدار ۳۶ درجه برای دولت عراق اعلام کرد و بدین شکل دست دولت صدام در سرکوب کردستان عراق کوتاه شد. راه حل آمریکایی گرد، شرایط را برای تثبیت

قدرت منطقه ای احزاب گرد عراق ایجاد کرد. با توجه به این موقعیت و شرایط پارلمان عراق ایجاد شد و دو حزب دمکرات عراق و اتحادیه میهنی کردستان عراق با داشتن اکثریت مطلق در این مجلس حاکمیت منطقه ای خود را ایجاد کردند. با توجه به شرایط بحرانی عراق، احزاب گرد توانستند در دولت مرکزی نیز سهم و قدرت قابل توجهی کسب کنند و حدود چهل در صد در آمد نفتی منطقه ی کرکوک را کسب کنند و به دلیل تنها راه ارتباطی عراق با ترکیه از طریق کردستان عراق، سهم قابل توجهی نیز از گمرک و تجارت بدست آوردند. این وضعیت الگوی ناسیونالیست های کردستان ایران شده و تلاش دارند تا کردستان ایران را نیز همانند کردستان عراق، فدرالیزه کنند. ایجاد دولت کردستان عراق و سهیم شدن آن تحت شرایط ذکر شده توانست ستم ملی در کردستان عراق را به شیوه ای بورژوازی پایان دهد و به هر شکل اکنون مردم کردستان عراق می توانند به زبان مادری درس بخوانند و یا رسانه های کرد زبان داشته باشند و از فرهنگ و رسوم خود آزادانه بهره ببرند. اما همانطور که می دانیم این وضعیت در سایه ی تهاجم آمریکا و ناتو به عراق متحقق گردید. حمایت امپریالیستی برای ایجاد منطقه ممنوعه پرواز در نتیجه خوش خدمتی احزاب گرد عراق و تامین منافع امپریالیست های غربی ایجاد شد. اگر در کردستان عراق کمترین درجه ای از وزنه ی نیروهای سوسیالیست و انقلابی وجود داشت و حتی اگر بدون آن نیز منافع امپریالیست ها تامین نمیشد، امکان ایجاد چنین منطقه ای و حمایت از دولت فدرال گرد عراق وجود نمی داشت. در همین راستا است که احزاب ناسیونالیست ایرانی نیز راه حلشان را از طریق تامین منافع امپریالیستی دنبال می کنند. در جریان پیشبرد چنین منافی است که مهندی و سایر سران ناسیونالیست کردستان به آمریکا سفر کرده و با رهبران کاخ سفید دیدار نمودند. هر یک از شاخه های حزب دمکرات نیز واضح است که مشکلی با تامین منافع غرب ندارند و هم اکنون نیز از آنها کمک مالی دریافت می کنند.

بنا بر این رفع ستم ملی به اشکال مختلفی ممکن و قابل تحقق است و واضح است که از زاویه منافع طبقه کارگر مبارزه برای تحقق این مطالبه دمکراتیک ضروری و قابل پشتیبانی است، اما ما سوسیالیست ها از زاویه منافع طبقاتی کارگران تلاش داریم که هر تعبیر و تحول دمکراتیکی به رهبری

طبقه کارگر و به شیوه ای انقلابی صورت گیرد، چرا که دست آوردهای آن و نتیجه آن به امر پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی کمک خواهد کرد. همانطور که یک انقلاب دمکراتیک برای کنار زدن مناسبات فئودالی اگر به رهبری طبقه کارگر می بود، طبیعتاً به نفع طبقه کارگر و در راستای تحقق سوسیالیسم قرار داشت. همانطور که به درستی ما سوسیالیست ها در زمان حمله آمریکا به عراق آن را محکوم کردیم-شکل گیری کانون کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران توسط منصور حکمت، ایرج آذرین و رضا مقدم و در نتیجه همین موضع گیری شکل گرفت و در نهایت نیز منجر به انشعاب در حزب کمونیست ایران گردید(۲) هر نوع راه حل امپریالیستی و از بالا را نیز که منافع توده ها را نادیده گرفته و تامین کننده منافع هر نوع از سرمایه داری باشد محکوم می کنیم. در کردستان عراق هم نه فاصله طبقاتی از میان رفت و نه طبقه کارگر و مردم در موقعیت سیاسی برتری قرار گرفتند. همانطور که گفته شد، مبارزه برای رفع ستم ملی در کردستان عراق با راه حل آمریکایی گرد تلفیق شد و به همین دلیل نیز سوسیالیست ها نمی توانستند و نباید از آن پشتیبانی می کردند و یا به دنبال آن می افتادند.

### تفاوت های کردستان عراق با کردستان ایران

در کردستان عراق هر چند همیشه فقر و نداری از جمله مشخصات آن بوده، اما واقعیت این است که در شرایط ایجاد منطقه کردنشین و به رسمیت شناخته شدن احزاب و دولت محلی آن، یک بخش از مطالبه مردم کردستان در آن دوره که رفع ستم ملی بود، برطرف گردید. اما با توجه به اینکه مبارزه طبقاتی در کردستان عراق به چنان مدارج و مراحل نرسیده که شاهد صف بندی احزاب و یا گروه های مستقل کارگری و سوسیالیستی باشیم و لذا با رفع ستم ملی در کردستان عراق برای یک دوره ثبات نسبی پدید آمد.

اما در کردستان ایران وضعیت کاملاً متفاوت بوده و هست. کردستان ایران نیز همانند دیگر مناطق ایران پس از انقلاب ۵۷ تحت تأثیر شرایط و فضای انقلاب قرار گرفت و به سرعت کومله و جناح چپ جنبش در آنجا فعال شدند. کردستان ایران به این دلیل که مطالبه رفع ستم ملی را نیز در دستور کار داشت و مردم با تلفیق این مطالبه با دیگر مطالبات اقتصادی و سیاسی جنبش در آن منطقه را پس از انقلاب ۵۷ زنده نگاه داشتند و رودروی قدرت سیاسی





## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

جدید قرار گرفتند. و در نهایت و پس از یک دوره جنبش اعتراضی خیابانی، مبارزه به رودرویی نظامی کشیده شد و کردستان صحنه ی حدود یک دهه جنگ مسلحانه ی توده ای گردید. از همان ابتدای شکل گیری جنبش در کردستان نیروی چپ رادیکال وزنه ای قوی در جنبش بود و با پیشرفت آن، هر روز بر پتانسیل انقلابی آن افزوده شد. تاثیر گذاری نیروهای رادیکال چپ بر جنبش کردستان و بلعکس جنبش کردستان بر جناح چپ جنبش هر چه بیشتر بر رادیکالیسم چپ افزود. با تمام فراز و نشیب های جنبش در کردستان و حتی پس از سرکوب مبارزه مسلحانه توده ای و حاکمیت کامل رژیم و بیش از یک دهه خفقان و سرکوب سنگین ارتجاع در دهه هفتاد، با تغییرات نسبی اقتصادی و اجتماعی در کردستان و به صحنه آمدن فعالین کارگری و رهبران عملی، جنبش مردمی کردستان نیز تحت تاثیر قرار گرفت و در این دوره - دهه ی هشتاد - جنبش کارگری در ایران تحرک بیشتری یافت و دهها کارگاه و کارخانه ورشکسته و نیمه ورشکسته صحنه های مبارزه کارگران شد. و هر چند که کردستان کمتر صنعتی بود و هست، اما به هر شکل کارگران در کردستان نیز در مبارزات یک دهه گذشته فعال بودند و در نتیجه این جنبش و مبارزات کارگری طیفی از فعالین کارگری، تشکل های کارگری و رهبران عملی جنبش کارگری به صحنه آمدند. در میان احزاب و گروه های سیاسی نیز تجزیه طبقاتی بیشتر شد و گرایش سوسیالیسم کارگری و جناح چپ جنبش کارگری به بخشی لاینفک از جنبش در ایران و کردستان تبدیل شده است. همواره مبارزات کارگری که در کردستان ایران جریان داشته و با مطالبه اقتصادی در صحنه بوده هر چه بیشتر جامعه را به راه حل سوسیالیستی و انقلابی متمایل می کند.

امروزه طبقه کارگر کردستان همان طبقه ای است که به همراه سایر هم طبقه ای های خود در سراسر ایران قطعنامه های اول ماه می را خطاب به زحمتکشان کردستان و ایران منتشر می کند که در نوع خود بی نظیر است. در این قطعنامه ها به درست تمامی خواسته ها و مطالبات رفاهی و سیاسی توده های زحمتکش کردستان و ایران فرموله شده است و این گامی به پیش در جنبش کارگری کردستان محسوب می شود. مبارزه برای رفع ستم ملی امروز می تواند در لیست مطالبات طبقه کارگر کردستان بگنجد و در مقابل راه حلهای بورژوازی، طبقه کارگر و سوسیالیست های کارگری نباید میدان این مبارزه را به نفع این نیروها خالی نمایند. رفع ستم ملی تنها هنگامی می تواند برای زحمتکشان کردستان رفاه و آسایش و زندگی انسانی به همراه داشته باشد که از زاویه منافع طبقاتی کارگران حل شود. تنها با گفتن اینکه بورژوازی و نیروهایش و یا ناسیونالیست ها نمی خواهند و یا نمی توانند و یا اینکه این ها نیرویی ندارند و برای مردم شناخته شده هستند، نمی توان هژمونی بر این مبارزه برحق را تأمین نمود، و عملاً نیروهای راست در این میان پرچم دار خواهند شد.

مطالبه نان و آزادی همواره بخش لاینفکی از جنبش کارگری و مردمی در کردستان و در ایران است و بنابر این هر مبارزه ای برای رفع ستم ملی در کردستان ایران با مبارزه برای سوسیالیسم و نان گره خورده و از آن تفکیک ناپذیر است. با وجود استبداد شدید در ایران و کردستان، هر سال در اول ماه می کردستان یکی از پیشروترین مناطق در برگزاری این روز جهانی است و در ارتباط با ایجاد تشکل های کارگری و سیاسی کردستان ایران یکی از مناطقی بوده و هست که بیشترین هزینه را در این راه داده است. مبارزه طبقاتی در کردستان ایران بسیار پیشروتر از دیگر مناطق کرد نشین در کشورهای مجاور است. در کردستان ایران طی سالیان طولانی، در خلال مبارزه برای رفع ستم ملی مبارزه با ناسیونالیسم نیز فعال بوده و هست. هر چند هنوز جنبش و احزاب با نفوذ در کردستان دارای نقاط ضعف بسیاری هستند که ما انتقادات خود را



# سرنگون باد جمهوری اسلامی!

## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

که گفته شد مطالبه نان و آزادی در کردستان ایران با رفع ستم ملی گره خورده است. و در نتیجه احزاب ناسیونال- پروغربی با نادیده گرفتن این مسئله سعی دارند صرفاً پرچم دار ستم ملی باشند، و عملاً ناچارند با این کار در مقابل جنبش کارگری و توده ای بایستند.

**چرا راه حل این دو جریان در چار چوب راه حل آمریکایی-امپریالیستی است؟**

هر چند در بیانیه این دو حزب و در هیچ جای دیگری نیز رسماً سخنی از راه حل امپریالیستی وجود ندارد، اما از یکسو موقعیت این احزاب و سفرهای مهدی به کاخ سفید در چند سال گذشته برای جلب حمایت آمریکا و کمک گرفتن از آن و از سوی دیگر حمایت از شیوه ی حاکمیت دولت کردستان عراق، و نه تنها محکوم نکردن حمله ناتو به عراق بلکه استقبال و تأیید این نوع راه حل و تلاش برای ایجاد زمینه لازم حمله غربی ها، این احزاب را در موقعیت راه حل آمریکایی گرد قرار می دهد. واضح است که آنها با کمک هایی که از غرب می گیرند، تلاش داشته و دارند، موقعیت خود را با راه حل آمریکایی تقویت نمایند. در واقع این احزاب شیوه ی شکل گیری دولت منطقه ای کردستان عراق توسط امپریالیست ها را تنها راه ممکن برای رسیدن بورژوازی گرد به قدرت می بینند و بر همین اساس نیز نه تنها از آن راه حل حمایت کردند، بلکه پس از آن منافع خود را هر چه بیشتر با منافع آمریکا و غرب گره زدند. واضح است که آنها تنها به پشتوانه نیرویی توده ای در کردستان ایران نمی توانند قدرت بگیرند، چرا که در طی چند دهه گذشته و رشد مبارزه طبقاتی در ایران و کردستان ایران، نفوذ ناسیونالیست ها در کردستان ایران کاهش یافته و در نتیجه آنها ناچارند این خلاء قدرت را با نیرویی خارجی- امپریالیستی- جبران نمایند.

از سوی دیگر آنها بنا به ماهیت طبقاتی و موقعیت خود از تکیه زدن بر نیروهای سرمایه داری جهانی در مقابل راه حل انقلابی ابایی ندارند و حتی از آن نفع می برند. استراتژی این احزاب ناسیونالیست که به قدرت رسیدن بورژوازی گرد با تحقق

رفع ستم ملی است، تناقضی با تامین منافع امپریالیستی ندارد. برای آنها اهمیتی ندارد- و چه بسا که منفعی در بر دارد- که کردستان ایران و عراق و... به اسراییلی دیگر تبدیل شوند و پایگاه نظامیان آمریکایی و ... باشد. هنگامی که رژیم بشار اسد بخشی از خاک کردستان سوریه را تخلیه کرده و نیروهای کردی وابسته به پ.ک.ک کنترل موقت شهرها را به دست می گیرند نیروهای ناسیونالیست در ایران سر از پا نشناخته و تیریکات و تهنیات خود را روانه احزاب کردی سوریه می کردند. قدرت گیری این حزب در سوریه تنها نتیجه توازن قوای سیاسی قدرت های منطقه ای است؛ همچنانکه به قدرت رسیدن ناسیونالیستها در عراق نتیجه همین پروسه بود و هم اکنون نیز حکومت کردی عراق هنوز نمی تواند نه در مقابل توپ باران مداوم کردستان عراق از طرف رژیم ایران و نه در برابر حملات هوایی ترکیه واکنشی از خود نشان دهد زیرا به خوبی می داند که این حکومت کارکرد سیاسی مشخصی در منطقه دارد و این کارکرد را مدیون این توازن قوای سیاسی بین قدرت های منطقه ای و آمریکا است.

در واقع فدرالیسم را باید در چارچوب صف بندی های سیاسی در منطقه و احزایی که پشت این راه حل قرار گرفتند نیز بررسی کرد. فدرالیسم یک موضوع صرفاً انتزاعی و بی ارتباط با شرایط و صف بندی های سیاسی نیست. فدرالیسمی که از جانب دو جریان ناسیونال- پرو غربی کردستان ایران مطرح شده، در خدمت هموار نمودن راه برای تامین منافع امپریالیستی است. به عبارتی دیگر هر چند فدرالیسم راه حلی برای رفع ستم ملی در چارچوب بورژوازی دارد، در این مورد مشخص احزاب ناسیونالیست گرد، راه جهنم را برای مردم کردستان سنگفرش می کنند! آنها جنبش رفع ستم ملی را به سکوی پرشی برای تامین منافع امپریالیست های غربی تبدیل می کنند، تا از این راه به قدرت رسیدن بورژوازی گرد نیز ممکن گردد.

**توافق نامه و آزادی های سیاسی**

سطح دیگری را که در ارتباط با این توافق نامه و بحث آزادیهای دموکراتیک مطرح شده و باید به آن پرداخت این سوال است که آیا نیروها و احزاب بورژوازی احزاب ناسیونال- پروغربی توان برقراری و مهمتر از آن تضمین و حفظ آزادیهای دموکراتیک را دارند؟

همچنانکه در بالا مختصراً اشاره کردیم این نیروها برای تامین آزادیهای دموکراتیک

مطرح شده، دستی به زیربنای اصلی جامعه نبرده و سیستم سیاسی شان کماکان بر سیستم اقتصادی سرمایه داری با چاشنی "عدالتی" استوار خواهد بود. سوال در اینجا اینست که پس تکلیف شکاف عظیم و نابرابری طبقاتی موجود در این جامعه چه می شود؟ و اگر فردا طبقه کارگر کردستان برای پایان دادن به این نابرابری بسیج شد و حق مالکیت فردی را تهدید کرد آیا آزادیهای سیاسی شامل آنها هم می شود؟ برای پی بردن به جواب این سوال ها احتیاجی به حافظه بلند مدت تاریخی نیست. در همین دوره اخیر با پیش آمدن بحران وسیع اقتصادی در کشورهای لیبرال- دموکرات و تهاجم کم سابقه دولت های سرمایه داری به حقوق و مزایای توده های طبقات پایین برای جبران ورشکستگی بانکها و موسسات مالی، واکنش های وسیعی را علی الخصوص در کشورهایی که بیشتر دچار بحران شده اند از طرف توده ها شاهد بودیم اما در مقابل آنها همیشه نیروهای ضد شورش با تجهیزات کامل می ایستادند تا وظیفه خود را که حفاظت از " امر مقدس مالکیت خصوصی" به بهانه و با شعار همیشگی "نظم، نظم" به انجام رسانند. تصاویر خشونت بار برخورد پلیس با معترضان در این کشورها خود گویای پایبندی سیستم سرمایه داری به همان چند ماده "حقوق بشر" است. در این کشورها آدمها حق اعتراض و تظاهرات دارند اما این حق به وسیله "حفظ حق مالکیت خصوصی" محدود شده است.

لنین به درستی اشاره می کند که: « فقط در طبقه کارگر است که دموکراتیسم می تواند طرفدار بی قید و شرط و بدون تزلزل، طرفداری که هیچ وقت به عقب برنمی گردد پیدا کند. در هیچ یک از طبقات، دستجات و قشرهای دیگر اهالی خصوصیت نسبت به حکومت مطلقه بلاشروط نیست، دموکراتیسم آنها همواره به عقب می نگرند... بورژوازی از دموکراسی شدن تام رژیم سیاسی و اجتماعی می ترسد و هر آن ممکن است بر ضد پرولتاریا با حکومت مطلقه عقد اتحاد ببندد... (4) »

جامعه کردستان، بعد از انقلاب ۵۷ دچار تغییر و تحولات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گسترده ای شده است. نمودهای سیستم سرمایه داری در تمامی زوایای زندگی اجتماعی در جامعه کردستان رسوخ کرده است. صنعت و تجارت و کشاورزی به نسبت دوره قبل و بعد از انقلاب ۵۷ رشد چشمگیری داشته است و همین مسئله بر روی تغییر بافت طبقاتی و



## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

اجتماعی کردستان هم تاثیر گذاشته است. امروز میزان سواد در بین مردم کردستان بسیار بالا رفته است. دیگر در جامعه کردستان به ندرت می توان پدیده بی سواد را مشاهده نمود و قشر جوان این جامعه اکثراً دارای سواد آکادمیک و دانشگاهی هستند. زنان کردستان امروز بخش زیادی از نیروی کار این جامعه را تشکیل می دهند، درصد بالایی از آمار دانشجویان در کردستان مربوط به زنان می باشد. استفاده از تکنولوژی های ارتباطاتی در این جامعه به شدت گسترده شده است و جوانان به شبکه های اجتماعی اینترنتی وصل هستند و با این شیوه با تمامی تغییرات و تحولات جهانی در ارتباط هستند.

طبقه کارگر در کردستان به شدت گسترده تر شده است. بخشی از این طبقه در شهرهای بزرگ و صنعتی تر ایران در حال کار کردن و یا در جستجوی کار هستند و بخش دیگری در کردستان مانده اند. نسل جدید طبقه کارگر همان نسل متولد شده اوایل انقلاب ۵۷ است و این نسل امروز نسل آگاهی نسبت به امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران است. پا به پای این تغییر و تحولات اجتماعی شکاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی بسیار گسترده شده است. آمار بیکاری در کردستان بسیار بالا است، دستمزدهای بسیار پایین علی الخصوص در مورد نیروی کار زنان و کودکان، نبود امنیت شغلی و نبود هر گونه بیمه بیکاری و بیماری فراگیر، اخراج های دسته جمعی، نابرابری شدید بین زنان و مردان چه در محیط های کار و چه در محیط های زندگی و دهها مورد دیگر از جمله نشانه های زندگی فلاکت بار توده زحمتکش و کارگر این جامعه است. بحران اقتصادی اخیر هم که هر چه بیشتر گلوی این طبقه را به مانند سایر هم طبقه ای هایش در سراسر ایران فشرده است.

مبارزه انقلابی و مسلحانه مردم کردستان ایران طی حدود یک دهه- از سال ۵۷ تا ۶۷- تاثیرات عمیقی بر این جامعه داشته و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و تجربیات زیادی برای جنبش به یادگار گذاشته است. طی همه ی مبارزات گذشته مطالبات سیاسی

و اقتصادی وسیعی شکل گرفته که یکی از آنها رفع ستم ملی است. دقیقاً به دلیل همین پیشروی در عرصه مبارزه طبقاتی است که نقش ناسیونالیست ها کم رنگ شده است.

همچنانکه در جای دیگری قبلاً اشاره کرده ایم، همین تغییرات در بافت و بدنه اجتماعی طبقه کارگر و نیز بالا رفتن آگاهی کارگران کردستان بود که در دوره اخیر و در سال ۸۳ با برگزاری اول ماه می در شهر سقز، جنبش کارگری را وارد دوره دیگری از فعالیت خود نمود. در چند سال اخیر هم کارگران کردستان یک پایه مهم اعتراضات کارگری در ایران بوده اند. اول ماه می ها با هر شیوه ممکن در خیابان ها و یا در اماکن بیرون شهر برگزار گردیده است. طبقه کارگر کردستان تجربه فعالیت در خفقان آرتترین شرایط ممکن یعنی در سالهای ۶۴ تا ۶۹ را با خود دارد. فضای سرکوب و اختناق همیشه یک پایه اصلی مبارزه کارگران در کردستان به مانند سایر نقاط دیگر ایران بوده است و با تمامی این ها کارگران و فعالین کارگری در کردستان به مبارزه خود ادامه داده اند و امروز چهره های سرشناسی در جنبش کارگری کردستان وجود دارند.

امروزه طبقه کارگر کردستان به همراه سایر هم طبقه ای های خود در سراسر ایران قطعنامه های اول ماه می را رو به جامعه کردستان و ایران انتشار می دهند، که در نوع خود بی نظیر است. در این قطعنامه ها به درست تمامی خواسته ها و مطالبات رفاهی و سیاسی توده های زحمتکش کردستان و ایران فرموله شده است. و این گامی به پیش در جنبش کارگری کردستان محسوب می شود.

نیرو و گرایش چپ و سوسیالیست هم که از قبل از انقلاب ۵۷ همیشه در جامعه کردستان وجود داشته است و علی الخصوص بعد از انقلاب میزان تاثیرگذاری این گرایش بر جنبش توده ای دوره انقلاب بهمن ۵۷ هر چه بیشتر شده و در این دوره کمونیستهای کردستان توانسته اند رهبری یک مبارزه توده ای در کردستان بر علیه رژیم و نیز بر علیه ناسیونالیسم را در دست بگیرند. گرایش سوسیالیستی در کردستان همیشه نه تنها خاری در چشم رژیم بلکه خاری در چشم ناسیونالیسم کردستان هم بوده است و همین مسئله نیز باعث شد در دوره های مختلف همین نیروهای ناسیونالیست دست به کشتار سوسیالیست ها در کردستان بزنند.

در این دوره نیز با توجه به تحرکات جدید

طبقه کارگر و علی رغم سرکوب و کشتار رژیم در دهه ۶۰، گرایش سوسیالیستی در کردستان وجود دارد. این گرایش مطالبات رادیکال سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر کردستان را نمایندگی می کند و پایه اصلی تقویت جنبش کارگری کردستان است.

از بین بردن این فاصله عمیق طبقاتی و این نابرابری های شدید اجتماعی در کردستان نه با مزین کردن هیچ پلانفرمی با شعار "اجرای عدالت"، که تنها با دست بردن به ریشه های اقتصادی این ستم و نابودی مالکیت خصوصی و برقراری سوسیالیسم امکان پذیر است و این مسئله هم خط قرمزهای سیستم سرمایه داری هستند که به هنگام به خطر افتادن تنها چیزی که از بندهای حقوق بشر به یادشان می ماند حفاظت از همان اصل مقدس یعنی مالکیت خصوصی است. پیشروی جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی مثل همیشه خار چشم ناسیونالیست ها خواهد بود و فردای سرنوینی جمهوری اسلامی نیروهای ناسیونالیست رودر روی گرایش سوسیالیستی و نیز جنبش کارگری قرار خواهند گرفت و آن موقع است که آنها در قالب منجیان مالکیت خصوصی بر روی هر خواسته و مطالبه دموکراتیک پا می گذارند. تجربه تاریخی جریانات ناسیونالیست کردی در دوره اخیر یعنی بعد از انقلاب بهمن ۵۷ نشان داد که این جریانات به هیچگونه پایبند رعایت اصول دموکراتیک و آزادی های سیاسی نخواهند بود. آنها در حالیکه هنوز قدرت سیاسی را در کردستان به دست نداشتند دست به کشتار نیروهای کمونیست و چپ کردستان زدند و با این کار به رژیم جمهوری اسلامی چراغ سبز نشان دادند که اگر قدرت در کردستان در دست آنها باشد، دست کمی از رژیم برای سرکوب یک حرکت و جنبش رادیکال توده ها نخواهند داشت. کمونیست های کردستان هنوز کشتار اعضای پیکار در بوکان و کشتار پیشمرگان کومله را در جریان جنگ طبقاتی در کردستان از جانب حزب دموکرات از یاد نخواهد برد، هر چند خود سران کومله آن را از یاد برده اند. سوسیالیست ها از یاد نخواهند برد که هنگامی که در کردستان و ایران فعالین سیاسی به جوخه اعدام سپرده میشدند حزب دموکرات دوتن از رهبران سیاسی خود را بر سر میز مذاکره مخفی با رژیم سرکوب از دست داد. و بازم سوسیالیست ها از یاد نمی برند که در سال ۸۸ و در اوج سرکوب توده ها در خیابان های شهرهای ایران و اعدام های پی در پی، حزب





## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

دموکرات کردستان از رژیم میخواید که اجازه بازگشت به کردستان ایران را به آن ها بدهد تا در زیر نظارت قانون احزاب در کردستان فعالیت نماید.

نمونه خارجی دموکراسی مورد نظر ناسیونالیست های پروغرب را نیز می توان چند سال قبل در جریان اعتصاب کارگران کارخانه سیمان در کردستان عراق مشاهده کرد که چگونه رژیم کردی در کردستان عراق بر روی کارگران آتش گشود و چندین کارگر را به قتل رساند، و با اعتراضات مردم در کردستان در یک سال پیش که توسط نیروهای ناسیونالیست کردی سرکوب شد.

این فضای دموکراتیک که نیروهای سرمایه داری قصد ایجاد آن را دارند قاعدتاً نمی تواند طبقه کارگر را شامل شود چون این طبقه برای رهایی اش از نابرابریهای اجتماعی احتیاج به یک دگرگونی کامل اجتماعی دارد و تاریخ نشان داده است که هر گاه توده های زحمتکش و طبقات پایین جامعه سرمایه داری جهت این دگرگونی ها خواسته اند تا از این ابزار دموکراتیک یعنی آزادیهای سیاسی استفاده کنند با چه سبعتی سرکوب شدند تا "نظم" سرمایه داری خدشه دار نشود. نمونه کامل این قضیه را می تواند در دهه های اخیر در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی یعنی کشورهای اندونزی، تایلند، مالزی و غیره به خوبی مشاهده نمود که چگونه و با چه هزینه ای پروسه "دموکراتیزاسیون" این جوامع پیش برده شد. در امروز کردستان، بورژوازی بیشتر بر نظامی می تواند متکی باشد که اتفاقاً بتواند جلو خیزش های اجتماعی رادیکال ناشی از شکاف عظیم طبقاتی را بگیرد. «  
**دموکراسی لیبرال، یعنی رژیم سیاسی نوع فرانسه یا بریتانیا، نمی تواند منافع بورژوازی درکشوری مثل ایران را متحقق کند، زیرا نمی تواند مکانیزمی جایگزین شیوه معمول سرکوب اعتراضات توده زحمتکشان بدست دهد. از این رو بورژوازی ایران چنین پلاتفرمی را نمیخواهد؛ نمی تواند بخواهد. بحث بر سر نیت قلبی احاد طبقه متوسط نیست. » (۵).**  
 این واضح است که به دلیل فضای سرکوب

و اختناق در طول بیش از سی سال در ایران (و در رابطه با بحث ما) و کردستان، این خواسته های دموکراتیک برای تمامی اقشار و علی الخصوص اقشار و طبقات پایین جذابیت دارد و جزء مطالباتشان می باشد اما صرف بیان این مطالبات در فهرست برنامه سیاسی و یا هر توافق نامه ای نمی تواند به این معنا باشد که این جریان یا آن جریان سیاسی خاص توان شکل دادن یا تضمین این مطالبات را داشته باشد.

همه این فاکتها می تواند بیانگر میزان پایداری این جریانات به تضمین مطالبات سیاسی و اجتماعی توده های زحمتکش کردستان باشد.  
**کومله حزب کمونیست و راه حل رفع ستم ملی در دوره کنونی**

این مسئله که در دوره اخیر به تبع تحولات سریع سیاسی در منطقه تمامی احزاب سیاسی در کردستان ایران را به تکاپوی بیشتر واداشته است بر کسی پنهان نیست. این در خود امر عجیب و غیر معمولی نیست، قاعدتاً تمامی نیرو های سیاسی نه تنها متأثر از امر توازن قوای داخلی، بلکه از اوضاع و احوال ملی و منطقه ای و حتی بین المللی نیز هستند. اما آنچه که مهم است نوع سیاستی است که این احزاب در پیش گرفته اند. تا آنجا که به نیروهای ناسیونالیست بر می گردد بعد از حمله آمریکا به منطقه خاورمیانه آنها در همیشه تکاپوی تشکیل یک بره (جبهه) کردستانی و یا اتحاد و نزدیکی با یکدیگر بوده اند و توافق نامه جدید هم از این جنبه چیز چندان جدیدی نیست.

اما در ارتباط با سیاست کومله (از این به بعد هر جا اسم کومله آمد منظور کومله ح.ک.ا. است) باید گفت که سیاست ممانعت و سانسورستی تا کنونی اش با احزاب ناسیونالیست در دوره جدید به تبع تحولات پیش آمده در ایران و منطقه شکل جدیدی به خود گرفته است. در این زمینه ما با صلاح مازوجی که در بررسی گزارش سیاسی کنگره اصرار داشت که مخالفان را راضی نماید که این سیاست جدیدی نیست و در امتداد همان سیاست همیشگی کومله (که از نظر ما سانسور بودن آن است) قرار دارد، موافق هستیم. شکل جدید این سیاست کهنه کومله، اتحاد با جریانات ناسیونالیست تحت عنوان "جوابگویی به روحیه وحدت طلبی مردم کردستان" ایران است.

کومله به عنوان یک نیروی چپ و رادیکال توانست بعد از انقلاب در کردستان در دوره هایی، تاثیر بسزایی در جنبش انقلابی زحمتکشان کرد داشته باشد و مبارزه توده

ای را در کردستان نه تنها علیه جمهوری اسلامی که بر علیه جریانات ناسیونالیست هم سازمان بدهد. اما پایان جنگ ایران و عراق و اتفاقات جدید در منطقه خاورمیانه و بحث تقسیم دوباره جغرافیای قدرت سیاسی با حمله ارتش آمریکا به عراق و اعلام منطقه پرواز ممنوع در کردستان عراق و همزمان اردوگاه نشینی کومله، هر چه بیشتر این جریان خوشنام سیاسی را به طرف سانسور شدن سوق داد. بعد از انشعاب فراکسیون کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران، این حزب هیچگاه موضع روشن و شفافی در مقابل ناسیونالیستهای کردستان نگرفت و علی رغم ادعای خود گام مثبتی در این دوره در جهت افشای سیاست های ناسیونالیستی برنداشت و سیاست ممانعت و وارد نشدن در "درگیریهایی سیاسی بی مورد" را در پیش گرفت. سالها بود که بر اساس تحلیل کومله، نیروهای ناسیونالیست و حتی اسلام گرایان در کردستان حرفی برای گفتن نداشتند و یا اینکه دارای ریشه و پایگاه اجتماعی نبودند و نیز قدرت جوابگویی به نیاز های توده زحمتکش کردستان را نداشتند. بدین گونه کومله خیال خود و نیروهایش را از بابت زحمت یک تحلیل طبقاتی راحت می کرد و این توجیهات جای هر نوع تحلیل شفاف و طبقاتی را از این جریانات و نیروهای ناسیونالیست گرفته بود و بدین ترتیب همیشه با پاک کردن صورت مسئله، سعی در نادیده گرفتن این دشمن طبقاتی در کردستان داشتند. به راستی چرا کومله این نوع سیاست را در پیش گرفته است؟ آیا نوعی ترس از تنها ماندن در فضای سیاسی کنونی یا آتیه کردستان است که کومله را مجبور به در پیش گرفتن این سیاست غیر طبقاتی می کند یا اینکه نداشتن تحلیل درست طبقاتی از اوضاع سیاسی ایران و کردستان و وضعیت جریانات ناسیونالیستی پرو- غربی آنها را به اینجا کشانده است؟

در این دوره بحث اتحاد سازمانها و جریانات سیاسی داغ است و کومله و حکا هم در این میان دستی بر آتش دارند. یکبار تحت عنوان کمک به شکل گیری "قطب چپ سوسیالیستی" وارد اتحادهای سیاسی با نیروها و سازمانهای چپ می شوند و یکبار هم تحت عنوان "جوابگویی به روحیه وحدت طلبی مردم کردستان" سیاست اتحاد با نیروهای ناسیونالیستی را در پیش می گیرند. همزمان با این بحث و کماکان در چارچوب همکاری با احزاب چپ، با جریان بی تاثیر و بی نفوذی مانند





## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

حکمتیستها - شاخه رحمان حسین زاده و فاتح شیخ- دیدار و نشست داشته و اطلاعیه مشترک صادر کرده اند که یکی از بندهای آن « مبارزه با استراتژی سیاسی احزاب ناسیونالیست در کردستان که می خواهند از طریق هم پیمانی با نیروهای اپوزیسیون عظمت طلب ایرانی و یا با اتکاء به دخالت قدرت های امپریالیستی مبارزه عادلانه مردم کردستان را به بیراهه ببرند» ( اطلاعیه مشترک در سایت رسمی ح.ک.ا) می باشد. این سیاست، سیاست یکی به نعل یکی به میخ است. از یک طرف در جهت رفع ستم ملی با جریانات ناسیونالیستی پرو- غربی اتحاد می کند و در همین راستا، آنها بر سر مسئله تحریم انتخابات مجلس شورای اسلامی با حزب دموکرات کردستان ( شاخه خالد عزیزی) در تلویزیون حزب مذکور ظاهر شدند و کادرهای سیاسی حدک نیز در تلویزیون کومله ظاهر گشتند و از طرف دیگر با جریانات چپ بر علیه استراتژی ناسیونالیستها در کردستان بیانیه مشترک صادر می کنند. سردرگمی در سیاست های حکا و کومله بیانگر خط مشی سانتزسیتی این جریان است و به همین دلیل زیگزاک های این جریان باعث می گردد یک روز با کمونیست های کارگری برای وحدت جنبش کمونیستی همکاری نماید و روز دیگر با بیست و پنج گروه و حزب و محفل اتحاد عمل انجام دهد- و البته و به سرعت برخی از آنها از این اتحاد خارج شدند- و سپس رو به حزب ناسیونال پرو غربی دموکرات بیاورد و از سوی دیگر با بخشی از حکمتیست ها بیانیه مشترک می دهد. این سیاست سردرگم راه به کجا می برد؟ و در آینده باید شاهد چه اتحاد عمل های شکننده و متناقض دیگری باشیم؟

گزارش سیاسی کومله به کنگره، این نشست ها و بحث اتحاد با احزاب ناسیونالیست را ناشی از یک ضرورت اجتماعی یعنی " روحیه وحدت طلبی" در میان مردم کردستان می داند و اینکه مردم زیادی تماس می گیرند و این درخواست را مطرح می نمایند (صحبت های ابراهیم علیزاده در ارائه گزارش سیاسی به کنگره کومله در سایت کومله TV) و حال کومله می خواهد به این

روحیه جواب بدهد. صلاح مازوجی نیز در قسمت بحث بر سر گزارش سیاسی کنگره در جواب مخالفان این نوع اتحاد همین مسئله را به روشنی اشاره می کند. آنها وجود این روحیه را در میان مردم کردستان ناشی از وجود نیروی سرکوب جمهوری اسلامی و تنفر مردم از این رژیم می دانند (صحبت های صلاح مازوجی در بررسی گزارش سیاسی کومله در همان منبع قبلی). اما سوال اینجاست که آیا بحث تنفر از رژیم و سرکوب سیاسی زحمتکشان ایران و کردستان بحث جدیدی است که امروز بعد از سی سال، وحدت طلبی را به یاد مردم کردستان آورده باشد؟ اگر قبلاً هم این سرکوب و تنفر از آن در میان مردم بوده چرا روحیه وحدت طلبی وجود نداشته و یا اگر روحیه وحدت طلبی وجود داشته است چرا کومله پاسخگویی به این " ضرورت عینی" را این مدت طولانی به تعویق انداخته است؟

یکی از انتقادهای کومله به توافق نامه اخیر دو جریان ناسیونالیستی همین است که « این توافق نامه نه توانست پاسخی صادقانه و مسئولانه به روح وحدت طلبی مردم کردستان در مقابل دولت مرکزی باشد...» و الان کومله خود در تلاش است که به جای آنها ابتکار عمل را به دست گرفته و به این " ضرورت اجتماعی" " جواب صادقانه " بدهد.

از طرف کومله در کنگره اخیر چنین بیان می شود که این روحیه وحدت طلبی پایه در « توهم و خوش باوری توده های مردم کردستان دارد» اما از طرف دیگر کومله به جای کمک به رفع این توهم و خوش باوری، با پیش کشیدن وحدت با احزاب ناسیونالیست، هر چه بیشتر مرزبندیهای سیاسی در کردستان را مخدوش می نماید. اینکه یک حزب رادیکال انتخابات در جمهوری اسلامی را تحریم می نماید و همان انتخابات از سوی نیروهای ناسیونالیست و بورژوازی هم تحریم می شود، نمی تواند هیچ گونه دلیلی برای این نوع اتحادها فراهم نماید. یک حزب سوسیالیستی از منظر تامین منافع کارگران و زحمتکشان جامعه است که تاکتیک تحریم انتخابات را در پیش می گیرد و یک جریان سیاسی بورژوازی نیز از دیدگاه طبقه بورژوا این سیاست را اجرا می کند. بنابراین این دو گرایش متضاد نمی توانند در زیر یک چتر واحد برای مبارزه با یک امر واحد قرار بگیرند.

در کردستان ایران جنبش کارگری و چپ رادیکال و به طور کلی مبارزه مردم طی

چند دهه، دست آوردهای بسزایی داشته، که یکی از آنها کم رنگ شدن و تضعیف موقعیت ناسیونالیست ها است. ناسیونالیست ها اکنون بیشتر با اتکا به کمک ها و امکانات سرمایه داری جهانی نفوذ حد اقلی خود را حفظ کرده اند. در چنین شرایطی نیروهای سوسیالیست موظفند هر چه بیشتر به افشای جریانات ناسیونالیست پرداخته و موقعیت گرایش سوسیالیستی و کارگری را هر چه بیشتر مستحکم نمایند. انتخاب راه حل ناسیونالیستی که با راه حل امپریالیستی در منطقه گره خورده، از جمله وظائف خطیر جریانات سوسیالیست و انقلابی است. احزاب ناسیونالیست مرتجع که در دیگر مناطق ایران نیز با کمک امپریالیست ها شبکه های تلویزیونی به راه انداخته و از امکانات زیادی برخوردار شدند، در جامعه خطر ناسیونالیسم را هر چه بیشتر بالفعل می کنند. در چنین موقعیتی با نیرویی دو چندان در راستای افشا و مقابله با ناسیونالیست ها - چه گرد و چه غیر گرد - باید فعالیت کرد. در چنین اوضاع و احوالی صحبت از اتحاد عمل و نزدیکی با ناسیونالیست ها هر چه بیشتر آب به آسیاب جریانات ارتجاعی می ریزد. در شرایطی که چپ رادیکال و جنبش کارگری به طور نسبی در کردستان دست بالا را نسبت به ناسیونالیست ها دارد، تلاش برای نزدیکی و اتحاد عمل با احزاب ناسیونالیست، چیزی نیست جز به میدان آوردن مجدد آنها. تقابل بین گرایش چپ کارگری و ناسیونالیسم در کردستان ایران همواره وجود داشته و با تمام نقطه ضعف ها راه زیادی طی شده تا ناسیونالیسم عقب برود و گرایش چپ و کارگری پیشروی نماید، حال دست برداشتن از مبارزه علیه ناسیونالیسم و اقدام برای اتحاد عمل ها یک عقب نشینی در مقابل جریان ناسیونالیستی منطقه است.

تاریخ احزاب ناسیونالیستی مثل حزب دموکرات- که موضوع اتحاد عمل بیشتر با این جریان مطرح است- با ستیز و کشتار کمونیست ها و انقلابیون در آمیخته است. فراموش نکنیم در همان ابتدای جنبش انقلابی کردستان، در سال ۵۹ حزب دموکرات تنها به این دلیل که سازمان پیکار از جمله نقد کنندگان ناسیونالیسم در کردستان بود، به مقر این سازمان در بوکان حمله کرد و سه نفر را از آنان را کشت و در ادامه و در حالی که جنبش مردمی به تمامی در مقابل تهاجم ارتش و سپاه پاسداران قرار داشت و جنگی تمام عیار جریان داشت، حزب دموکرات تهاجمات وسیعی به







## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

پیشمرگان کومله را آغاز کرد و ابتدا در منطقه شمال کردستان به مقر کومله حمله کرد و تعدادی از پیشمرگان را کشت و سپس در دیگر مناطق نیز به حمله علیه پیشمرگان کومله پرداخت، در آبان سال ۶۳ شانزده نفر از پیشمرگان آموزشی کومله به دست مرتجعان حزب دمکرات کشته شدند و عده ی زیاد دیگری از پیشمرگان در طول دهه شصت توسط نیروهای حزب دمکرات جان باختند. در واقع اگر تاریخ مبارزه طبقاتی در کردستان را بررسی کنیم، یکی از علل شکست و ضربات بر جنبش مردمی کردستان، حزب دمکرات بوده است. جنگ دو سویه ی تحمیلی بر کومله و دیگر گرایشات انقلابی از جانب حزب دمکرات و جمهوری اسلامی در تاریخ کردستان فراموش نخواهد شد و بر هر فعال صدیق جنبش توده ای در کردستان، افشای آن ضروری است. حال نزدیکی و اتحاد عمل با حزب دمکرات آیا پشت کردن به تاریخ مبارزات توده ها نیست؟ در حالی که هیچ یک از دو حزب موجود دمکرات جدا شده از یکدیگر هرگز آن جنایات را محکوم نکردند و عاملان و آمران آن را معرفی نکرده و از صفوف خود نرانند. در واقع آن وقایع خط مشی لحاظ شده این جریان علیه سوسیالیست ها در منطقه بود و در هر موقعیت مشابه دیگری نیز بروز خواهد کرد.

صلاح مازوجی در همین کنگره اعلام می کند **طبقه کارگراست که امروز پرچم مبارزه برای رفع ستم ملی را بر دوش دارد و این رسالت دیگر بر دوش طبقه بورژوای کردستان نیست... اما طبقه کارگر باید از تمامی ظرفیت های موجود در کردستان در جهت استراتژی خود استفاده نماید از جمله این ظرفیت ها، ظرفیت هایی است که تنها حزب دموکرات پتانسیل آن را دارد تا به حرکت درآورد حال با هر انگیزه ای که باشد»** ( نقل به مضمون از صحبت ها صلاح مازوجی در کنگره کومله منبع قبلی).  
منافع جنبش کارگری در کردستان با مبارزه و کنار زدن ناسیونالیسم- پروغربی گره خورده و بنا براین مبارزه ای سیستماتیک و دائمی، تبلیغی و ترویجی در این مورد

ضروری است. اینکه حزب دمکرات و یا هر جریان ناسیونال-پروغربی دیگری نیز پرچمدار رفع ستم ملی باشد یا نه، ذره ای از وظیفه سوسیالیست ها در این مورد کم نمی کند و بلعکس هر جریان مرتجعی مثل حزب دمکرات که دارای نفوذ باشد، بر اهمیت مبارزه با آن افزوده می شود زیرا آن جریان با نفوذ خود سد و مانع بیشتری در راه تحقق سوسیالیسم و جنبش کارگری است. با نفوذ بودن این جریان باید تلاش سوسیالیست های کردستان را ده چندان نماید تا بتواند نفوذ این جریانات بر "ظرفیت های" مورد اشاره کنگره کومله را کم رنگ نماید و در عوض هژمونی استراتژی سوسیالیستی را بر آنها حفظ و تضمین نماید.

به گمان ما بحث استفاده طبقه کارگر کردستان از ظرفیت های موجود در جنبش علیه ستم ملی می تواند در خود بحث درستی باشد اما لازمه این کار، هژمونی طبقه کارگر و هژمونی استراتژی سوسیالیستی بر این ظرفیت هاست. این بدان معنی است که در جهت استفاده از این نیرو و ظرفیت باید بتوان نشان داد که این تنها استراتژی سوسیالیستی طبقه کارگر است که می تواند منافع آنها را در این راستا تامین نماید. نمی شود چون خواست و مطالبه سرنگونی داریم برای رسیدن به این منظور وارد هر نوع اتحاد و جبهه ای شد بدون اینکه از قبل توانسته باشیم هژمونی خود را بر جنبش های اجتماعی موجود تامین و حفظ کرده باشیم، و اساسا نقطه اشتراکی بین گرایش سوسیالیستی و ناسیونالیسم وجود ندارد تا بتوان بر آن توافق و همکاری کرد.

مازوجی در ادامه بیان می کند که اتفاقاً استفاده از این ظرفیت ها - شما بخوانید اتحاد با ناسیونالیست ها- « باعث تقویت گرایش سوسیالیستی در کردستان می شود». این ظرفیت های مورد نظر کومله که تنها حزب دموکرات می تواند به جریان ببندد و قرار است به طبقه کارگر کمک کند که مانع اصلی، که همان جمهوری اسلامی است، را از سر راه بردارد کدام ها هستند؟ و چرا تنها حزب دموکرات می تواند آن را به جریان اندازد؟ حزب دموکراتی که کومله ( در همین کنگره اخیراش) مدعی است که نمی تواند و نمی خواهد مسئله ستم ملی را رفع نماید و تنها هدفش کسب قدرت سیاسی در کردستان است، جریانی که برای امپریالیست ها نامه دعوت برای عراقیزه و لیبیبایزه کردن ایران می دهد یا حزب دموکراتی که کومله معتقد است که مردم را به طرف سبزه ها و اصلاح طلبان می

خواست ببرد و هوشیاری کومله این اجازه را نداد، چطور شد الان می خواهد این ظرفیت مورد نظر در کردستان را بر علیه جمهوری اسلامی و در راستای سرنگونی آن بکار ببرد و در جهت منافع زحمتکش کردستان؟ و کومله هم می خواهد با اتحاد با آن و همزمان افشاکاری آنها به تقویت سوسیالیسم در کردستان بپردازد. آیا این تنها راه باقی مانده برای تقویت سوسیالیسم در کردستان در مبارزه برای رفع ستم ملی است؟ آیا اتحاد و مماشات با جریانات ناسیونالیسم، گرایش سوسیالیستی را در کردستان در موضع قدرت قرار می دهد یا آن را به زایده ای بر بدنه ناسیونالیسم تبدیل خواهد کرد؟

در گزارش به کنگره آمده است که رفع ستم ملی باید به معنای بهبود زندگی اقتصادی طبقه کارگر و زحمتکش هم باشد و « همین واقعیت به زمینه اجتماعی گسترش نفوذ نیروی چپ و رادیکال در جامعه کردستان تبدیل شده است.» و یا « گرایش سوسیالیستی در جامعه کردستان از زمینه و امکان امید بخشی برای پیشروی های بعدی برخوردار است.» گزارش سیاسی... به سوی سوسیالیسم شماره ۴)

امروز گرایش سوسیالیستی در مقابل سیاست مماشات کومله، و اتحاد با نیروهای ناسیونالیستی تحت عنوان تقویت سوسیالیسم، به درست تمامی تلاش خود را صرف این خواهد کرد که از این زمینه و واقعیت عینی ذکر شده، برای پیش برد و تقویت استراتژی سوسیالیستی حرکت نمایند. فعالین این گرایش نشان می دهند که رفع ستم ملی تنها یک راه حل بورژوایی ندارد و رفع این ستم مانند هر مسئله دموکراتیک دیگر می تواند با آلترناتیو سوسیالیستی و به نفع توده های زحمتکش صورت گیرد و در این دوره، این نقطه قوت این گرایش نه تنها در برابر رژیم اسلامی که در برابر آلترناتیو های ناسیونالیستی بورژوایی می باشد.

گزارش ادامه می دهد که « ... ناسیونالیسم به مثابه یک ابزار در دسترس، اگر بدیلی در مقابل خود نداشته باشد، به سنگری برای مقابله و مقاومت در این جامعه ها تبدیل می شود.» با اتکا به این مقدمه درست، نتیجه درستی که بایستی گرفته شود این است که تقویت سوسیالیسم در کردستان نه از راه اتحادهای این چنینی، بلکه از راه مرزبندی های دقیق سیاسی- طبقاتی در کردستان با آلترناتیوهای راست و ارتجاعی ناسیونالیستی امکان پذیر است چون با این نوع اتحادها، این جریانات هر چه بیشتر جان



## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

می گیرند و نیروی عظیمی به پشت جبهه این جریانات اضافه می شود.

این اتحاد از نظر صلاح مزاجی یک تاکتیک است و برای دفاع از این تاکتیک مدعی است که کومله بر سر استراتژی سیاسی اش قرص و محکم ایستاده است ولی در زمینه تاکتیک سیاسی انعطاف دارد. اما اینجا باید به یاد داشت که تاکتیک یک امر ذهنی و بدون پایه در استراتژی و نیز در توازن قوای طبقاتی نیست. وقتی استراتژی یک حزب سوسیالیستی در راستای منافع طبقه کارگر و جنبش سیاسی اش قرار می گیرد تاکتیک هایی را که در مقاطع مشخص اتخاذ می کند باید در خدمت پیشبرد همان استراتژی سیاسی و نیز اهداف کلی سیاسی اش باشد. اتحاد عمل با جریانات درون جنبش، بینابینی و متزلزل، آن هم در ارتباط با مسائلی مشخص و موردی برای یک گرایش سوسیالیستی بدون زیر پا گذاشتن پرنسپب های انقلابی مجاز است؛ اما اتحاد عمل با جریانات ناسیونالیستی در منطقه کردستان و در دیگر نقاط ایران نیز که خود از جمله بزرگترین موانع در راه پیشروی جنبش کارگری هستند، عقب نشینی بزرگی به ضرر طبقه کارگر است. یک حزب سوسیالیستی نمی تواند تنها تحت عنوان بحث انعطاف در تاکتیک، تا هر کجا که خواست پیش برود و بعد مدعی شود که استراتژی اش هنوز سر جای خودش باقی است.

حال حتی با فرض وجود "روحیه وحدت طلبی" در کردستان، این جواب نمی تواند همان جواب «اصولی» (باشد) آنچنانکه صلاح مزاجی مدعی می شود که یک جریان سیاسی سوسیالیستی می تواند داشته باشد. یک حزب سوسیالیستی پیشرو لنگ لنگان در پشت سر توده ها حرکت نمی کند بلکه حزبی است که آلترناتیو سوسیالیستی توده ها در مبارزه شان با سیستم سرمایه می باشد و نه آلترناتیو "روحیه وحدت طلبی"

گرایشات متناقض طبقاتی، حزب سوسیالیستی باید سمبل روحیه ستیزه طلبی طبقاتی با جریانات ناسیونال-پروغری در کردستان باشد. به عنوان یک نیروی کمونیست نمی توان تحت عنوان «کاهش ابعاد مصیبت های ناشی از مبارزه بر علیه این ستمگری» گزارش سیاسی... به سوی سوسیالیسم شماره ۴) در بین مردم کردستان و یا مبارزه با دشمن مشترک در کردستان - جمهوری اسلامی- شعار همه با هم را سرلوحه مبارزه خود قرار داد. جامعه کردستان امروزه یک جامعه طبقاتی با تعارض های شدید طبقاتی است- همچنانکه این مسئله در گزارش سیاسی کومله هم اشاره شده است- هر گونه کم توجهی به این مسئله در تدوین برنامه و استراتژی و تاکتیک بزرگترین ضربه را از طریق مخدوش نمودن خطوط و مرزبندیهای سیاسی به طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی در کردستان می زند.

«خنثی نمودن سیاستهای» رژیم در کردستان نمی تواند با اتکا به اتحاد با احزاب و جریانات راست و ناسیونالیستی صورت گیرد. چون این مصداق همان مثل معروف از چاله درآمدن و به چاه افتادن است. راه مقابله با رژیم اسلامی سرمایه، نه نزدیکی و اتحاد با جریانات ناسیونالیستی، بلکه تقویت گرایش سوسیالیستی و کمک به سازماندهی طبقه کارگر در کردستان، نشان دادن صحت و درستی استراتژی سوسیالیستی به طبقه کارگر و سایر جنبش های اجتماعی دیگر و هوشیاری و آگاهی فعالین سوسیالیست درون جنبش کارگری در مورد سیاست های رژیم و نیز آلترناتیو های سیاسی راست و ارتجاعی و افشاء به موقع آنها است.

کومله در گزارش سیاسی خود مدعی است که «همکاری و اتحاد عمل نیروهای سیاسی در کردستان» یک ضرورت است که باید به آن جواب داد اما بر سر راه جواب به این ضرورت موانعی را بر می شمارد که از جمله آنها تفاوت استراتژی های سیاسی، سیاست های غرب محور و امپریالیستی محور بعضی از این جریانات، «ارزیابی و تحلیل متفاوت از شرایط سیاسی امروز جامعه ایران» (همان منبع قبلی) و غیره می باشد. عجیب اینجاست که کومله

می داند که چه تفاوت های عظیمی بین احزاب مختلف سیاسی کردستان وجود دارد و می داند که این احزاب پیشروی استراتژیهای شان را به سیاست های کشورهای امپریالیستی گره زده اند و یا اینکه چشم امیدشان به نیروهای لیبرال در فردای سرنگونی و فروپاشی رژیم است، اما به جای افشاء پیوسته و مداوم آنها برای تقویت گرایش سوسیالیستی، تمامی تلاش خود را صرف می کند که این موانع عظیم را از سر راه اتحادش با نیروهای ناسیونالیست بردارد. و برای اینکار شرط و شروطی هم تعیین می کند که از جمله آن "تعهد" این نیروها برای اجتناب از جنگ مسلحانه بر علیه یکدیگر است. از یک طرف کومله و حزب کمونیست ایران در بیانیه خود در مورد توافق نامه اخیر کومله مهتدی و حزب دموکرات هجری، مدعی می شوند که اینها نمی توانند پایبند «فرمولبندیهای دموکراتیک» بیانیه باشند اما الان خود کومله آنها را دعوت می کند که به شروط مورد نظر کومله پایبند باشند.

از طرف دیگر تعهد احزابی که نماینده طبقات مختلف اجتماعی هستند به دست نبردن به اسلحه، نمی تواند توسط امضاء یک توافق نامه تامین شود. هنگامی که نیروهای طبقاتی در کردستان در برابر هم صف آری نمایند هیچ نیرویی نمی تواند جلوی این جنگ مسلحانه را بگیرد مگر آنکه یکی از این طبقات به میل خود از خواسته و مطالبه خود به نفع قدرت گیری طرف مقابل طرف نظر کند و این یعنی سازش طبقاتی. این منافع طبقاتی و مادی است که طبقات مختلف را در رویارویی با هم قرار می دهد و این طبقات هر آنچه را در توان دارند انجام می دهند تا در این مبارزه طبقاتی پیروز میدان باشند. بنابراین دلخوش کردن به تکه کاغذی به اسم توافق نامه برای جلوگیری از جنگ مسلحانه بین این نیروها توهمی بیش نیست. با توجه به شکاف عظیم طبقاتی در کردستان و به تبع آن پیشرفت جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی در کردستان، تقابل و رویارویی این نیروی طبقاتی با بورژوازی کردستان و نیروهای سیاسی اش اجتناب ناپذیر است در آن هنگام هیچ توافق نامه ای نمی تواند



# زننده باد انقلاب کارگری!

## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

جلوی بورژوازی برای سرکوب این جنبش را بگیرد و هیچ نیرویی نمی تواند تضمین ماید که طبقه کارگر کردستان دست به اسلحه نخواهد برد.

پرداختن به این مسئله یعنی بحث اتحاد با احزاب ناسیونالیستی از طرف کومله از این لحاظ برای ما و تمامی سوسیالیستهای کردستان ضروری است. زیرا این « وحدت طلبی » قرار است سیاستی باشد برای پاسخگویی به مسئله رفع ستم ملی در کردستان. کومله در امتداد همان سیاست مامشات و سانتریستی خود اینبار در صدد است که مبارزه برای رفع ستم ملی را با اتکاء به نیرو و ظرفیت های ناسیونالیستی حزب دموکرات پیش ببرد و اینجا سوال این است که اگر ناسیونالیست ها دارای چنین ظرفیت کاربردی برای رفع ستم ملی و یا سرنگونی رژیم هستند چرا کومله ناسیونالیست هایی مانند مهندی و ایلخانی زاده را در صفوف خودش نگه نمی داشت که امروز بتواند صاحب همه آن ظرفیت ها در شرایط کنونی جهانی که اردوگاه کارگران از تشنگی رنج می برد و دستخوش بحران است، بیش از هر زمان آلترناتیوهای ارتجاعی مثل اسلام سیاسی و ناسیونالیسم کاربرد دارند. تنها با نگاهی مختصر به چند دهه گذشته جنبش ها و جنگ های منطقه ای به نقش مخرب آنها و استفاده ابرازی که امپریالیست ها از آنها می برند، پی می بریم. جنگ داخلی در یوگسلاوی، که فجایع انسانی وسیعی را آفرید و حتی به نسل کشی کشیده شد در نتیجه غلبه همین گرایشات ناسیونالیستی و همکاری و سازش گرایشات سیاسی با آنها به وقوع پیوست. مردم جمهوری آذربایجان و ارمنستان که سال ها بدون مشکل در کنار یکدیگر زندگی می کردند، با غلبه "روحیه وحدت طلبی" ناسیونالیستی به جنگ کشیده شدند و مردم را به مسلخ بردند. هم اکنون در ایران گرایشات ناسیونال-پرو غربی به پشتوانه امپریالیست های غربی قدرت گرفته اند و به خطری برای مبارزات کارگران و مردم تبدیل شده اند. "گرگ های خاکستری" در آذربایجان

ایران و دیگر دارو دسته های ارتجاعی ناسیونالیست با شعارهای مرگ بر فارس و مرگ بر ارمنی، به میدان آمده و صاحب نفوذ شده اند. و یا در خوزستان جریان "الاهواز" و ... و در بلوچستان جریان هواداران ریگی، که همگی از جمله دارو دسته های مرتجع وابسته به امپریالیست ها هستند و در تلاش برای سوار شدن بر موج مبارزه بر حق برای رفع ستم ملی صاحب نفوذ شده و در تلاشند تا در جریان یک بحران سیاسی حکومت مرتجع منطقه ای خود را به کمک غرب بر قرار نمایند.

در واقع در کنگره کومله سیاست دو گانه ای در ارتباط با ناسیونالیسم که ظاهرا از یک سو حفظ استراتژی سوسیالیستی است و از سوی دیگر اتحاد عمل تاکتیکی با ناسیونالیست ها مطرح و تایید شده است. اما خوب است که ببینیم سیاست دو گانه لنینیست ها در ارتباط با ناسیونالیست ها و سوسیالیسم چگونه است: **"این اوضاع و احوال یک وظیفه ی دو گانه و با به عبارت صحیحتر دو جانبه ای را در مقابل پرولتاریای روسیه قرار می دهد که عبارت است از: مبارزه با هر گونه ناسیونالیسم و در درجه اول ناسیونالیسم ولیکاروس، شناسایی نه فقط تساوی حقوق تمام ملت ها به طور کلی بلکه همچنین تساوی حقوق آنها در مورد تشکیل دولت یعنی شناسایی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و حق جدا شدن و در عین حال و همانا به نفع مبارزه ی موفقیت آمیز با هر نوع ناسیونالیسم هر ملتی، دفاع از وحدت مبارزه پرولتاریا و سازمان های پرولتاری و بهم آمیختن این سازمان ها در یک اجتماع بین المللی علیرغم کوشش های بورژوازی در راه انفصال طلبی ملی. تساوی کامل حقوق ملت ها، حق ملت ها در تعیین سرنوشت خویش، بهم آمیختن کلیه ی ملت ها، این است آن برنامه ملی که مارکسیسم به کارگران می آموزد و این است آنچه که تجربه تمام جهان و تجربه روسیه می آموزد. (۳)**

حال سوال از دوستان کومله این است، آیا در آن مناطق نیز سوسیالیست ها باید به دنبال "روحیه وحدت طلبی" با ناسیونالیست های با نفوذ، مثل گرگ های خاکستری و ... سازش و اتحاد عمل انجام دهند؟ همه ی آنها نیز سرنگونی خواه هستند و در حد خود نفوذ دارند، اما آیا اینها معیاری برای سوسیالیست ها در اتحاد عمل با جریانات است؟ ما فکر می کنیم در چنین شرایطی در هر منطقه از ایران مبارزه با ناسیونالیست ها ضروری و در دستور کار سوسیالیست

ها است. سوسیالیست ها و دیگر فعالین جنبش کارگری باید تلاش نمایند تا آلترناتیو مبارزه برای رفع ستم ملی باشند و برای آن برنامه و سازماندهی داشته باشند.

**جدایی، رفع ستم ملی و جمهوری های متحد شورایی**

### الف- حق جدایی و ستم ملی

حل مسئله ملی تابع عوامل متعدد داخلی و خارجی است و بر حسب عوامل مشخص است که باید راه حل مشخصی برای آن یافت. رفع ستم ملی راه در جهت منافع کارگران و زحمتکشان راه حل هایی بجز جمهوری های متحد شورایی پس از انقلاب روسیه هم می تواند داشته باشد؛ همانطور که کلا در مورد خود جمهوری شورایی هم چنین است. سیر مبارزه طبقاتی می تواند به یافتن اشکال دیگری منجر شود؛ همانگونه که شکل دولت شورایی روسیه با کمون پاریس که پیش از آن برقرار شده بود متفاوت بود. بنابراین سیر تغییر و تحولات و وقایع در آینده می توانند راه حل های متفاوتی با آنچه در روسیه پس از انقلاب گذشت را پیش پای طبقه کارگر و مردم کردستان و یا هر مردم دیگر تحت ستمی در ایران قرار دهد. اما در شرایط کنونی بجا است که از تجربه انقلاب شوروی بهره ببریم؛ بطور کلی آنچه در تاریخ مبارزه طبقاتی در انطباق با شرایط جامعه ما می تواند موثر باشد، را باید مورد کنکاش قرار داد. تاکنون شوراهای کارگری و مردمی عالی ترین نوع شناخته شده دموکراسی کارگری و مردمی برای سوسیالیست ها هستند.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بلافاصله طبقه کارگر را در مقابل موضوع رفع ستم ملی قرار داد. چرا که روسیه متشکل از ملیت های گوناگون زیادی بود که همگی تحت ستم قرار داشتند و در واقع دولت تزار، با مناطق غیر روس- مثلا منطقه قفقاز، آسیای میانه، اکراین و ... همچون مستعمراتی تحت اختیار روسیه رفتار می کرد. آنها از فقر و ستم مضاعفی رنج می بردند و از امکان بهره بردن از زبان خود برای ادامه تحصیل و یا داشتن رسانه ها محروم بودند. در عموم آن مناطق صنعت کمتر رشد کرده و روس بودن یک امتیاز برای کسب پست و مقام و برخورداری از مشاغل بود.

لنین در خصوص وضعیت آن مناطق و اینکه آنها حق دارند، حتی جدا شوند مفضلا بحث می کند و در مقابل مخالفت رزالوکزامبورگ با حق جدایی،

## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

توضیحات کاملی ارائه کرده است (۴). اما به هر شکل در مقطع انقلاب سوسیالیستی، روسیه با مجموعه ای از مناطق تحت ستم روبرو است که جملگی وضعیت یکسانی ندارند و در نتیجه ضمن به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و برای رفع این ستم با توجه به موارد متفاوت برخوردیهایی مشخص و بعضاً متفاوت می کند که تجربیات گرانمایی است. اما قبل از اینکه آنها را بررسی کنیم لازم است در مورد حق جدایی تعمق کوتاهی داشته باشیم. لنین توضیح می دهد که ملل تحت ستم، در هر موقعیت و شرایطی حق دارند سرنوشت خویش را تعیین کنند و این حق، به مرحله جدایی نیز می تواند برسد. مردمی که سال ها تحت ستم دولت و ملتی دیگر از زاویه ملی قرار داشته اند، برای رفع آن ستم راه های مختلفی از جمله جدایی را می توانند برگزینند. تجربه های تاریخی بسیاری وجود دارد که بدین شکل مردمی در مقابل ستم ملی واکنش نشان داده اند و ستم ملی را برطرف نموده اند.

اما سوسیالیست ها صرفاً این راه را، راه حلی برای رفع ستم ملی نمی دانند و امکان رفع ستم ملی به اشکال دیگر و یا هم زمان با تحقق سوسیالیسم می تواند به اشکال دیگری نیز وجود داشته باشد. و به طور کلی نیز جدایی ملت ها از هم بیش از پیش آنها را از یکدیگر دور می کند و به ضرر اتحاد طبقاتی آنها است. بنابراین سوال که چگونه ممکن است عملی برضد اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران باشد اما از آن می شود حمایت کرد. اولاً نقطه مقابل جدایی گاه ادامه ستم ملی است که خود در تناقض با منافع طبقه کارگر است و دوماً: سوسیالیسم و اتحاد ملل را نمی توان با زور و سرنیزه به کرسی نشاند. بجارتی دیگر سوسیالیست ها حق جدایی را برای هر مردمی به رسمیت می شناسند، اما مشوق و مبلغ آن به عنوان تنها راه رفع ستم ملی نیستند. لنین در این مورد چنین موضوع را طرح می کند:

**"آیا شناسایی برابری حقوق ملل شامل شناسایی حق جدا شدن آنها نیز می شود؟"**

(۶)

وی به تفصیل از این حق دفاع می کند، اما

شرح میدهد که اما به طور کلی جدا شدن را راه حل ستم ملی نمی داند. وی از جدا شدن دفاع نمی کند و به شکل فشرده چنین می گوید:

**"از همه عملی تر این است که صراحتاً گفته شود آری طرفدار جدا شدن فلان ملت معین هستیم نه اینکه گفته شود طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملتی هستیم!"** (۷) فکر می کنم توضیحات لنین آنچنان کامل و دقیق است که بجای هر گونه شرح و استدلال دیگری بهتر است مرور کوتاهی به آن داشته باشیم:

**"برای اینکه این مسئله که لیبرال ها و آنهایی که از روی نابخردی نغمه آنها را تکرار می کنند پیچیده اش کرده اند باز هم بیشتر روشن شود یک مثال کاملاً ساده می آوریم. مسئله طلاق را در نظر می گیریم.**

....

**.... مرتجعین با آزادی طلاق مخالفند و طلب می کنند نسبت به آن "با احتیاط رفتار شود" و فریاد می زنند که معنی "از هم پاشیدن خانواده" است. اما دمکراسی بر آن است که مرتجعین ریا می ورزند و در حقیقت امر از قدرت مطلق پلیس و دیوان سالاری و از امتیازات جنس مرد و از بدترین انواع ستمگری نسبت به زن دفاع می نمایند، دمکراسی بر آن است که آزادی طلاق معنایش "از هم پاشیدن" روابط خانوادگی نبوده بلکه به عکس تحکیم این روابط بر یگانه پایه های ممکن و پایدار در یک جامعه متمم یعنی بر پایه های دمکراتیک است. ....**

**..... منافع طبقه کارگر و مبارزه وی برضد سرمایه داری چنین ایجاب می کند که کارگران کلیه ملل همبستگی کامل و به هم فشرده ترین وحدت را داشته باشند و به سیاست ناسیونالیست بورژوازی، از هر ملتی که باشد، جواب دندان شکن بدهند، به این جهت است که اگر سوسیال دمکرات ها حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدا شدن ملت های ستمکش را نفی می کردند و یا اینکه از کلیه خواست های ملی بورژوازی ملت های ستمکش پشتیبانی می نمودند، در هر دو صورت از وظائف سیاست پرولتاری انحراف جسته و کارگران را به تبعیت از سیاست بورژوازی واداشته بودند. برای کارگر مزدور السویه است که استثمار کننده عمده او بورژوازی ویلیکاروس باشد، که بر بورژوازی خودی رجحان دارد، و یا بورژوازی لهستان که بر بورژوازی یهود رجحان دارد، و هکذا. کارگر مزدوری که از منافع طبقه خود آگاه است، هم به امتیازات**

**دولتی سرمایه داران ویلیکاروس با بی علاقگی می نگرند و هم به وعده و وعیدهای سرمایه داران لهستانی و یا اکرائینی که ادعا می کنند وقتی آنها امتیازات دولتی را به دست آورند زمین بهشت برین خواهد شد. سرمایه داری در هر حال تکامل خود ادامه می دهد و خواهد داد، خواه در کشور واحد با ملیت های رنگارنگ و خواه در کشورهای متشکل از یک ملت."** (۸)

**ب- تجربه شوروی، جدایی ها و جمهوری های شورایی**

پس از به سر انجام رسیدن انقلاب اکتبر در مناطق تحت ستم و اقلیت های ملی شرایط متفاوتی ایجاد شد. از یکسو تأثیرات انقلاب و نقش کارگران و مردم در هر منطقه که البته یکسان نبود. و از طرف دیگر فراهم شدن شرایط برای رفع ستم ملی. و در نهایت جنگ داخلی و نقش ضد انقلاب.

همانطور که اشاره شد در مناطق اقلیت های ملی در روسیه شرایط یکسانی وجود نداشت و در چهار جمهوری نسبت به دیگر مناطق بلشویک ها کمتر نفوذ داشتند، ناسیونالیسم از پایه بیشتری برخوردار بود، و نقش آنها در به سرانجام رساندن انقلاب کارگری بسیار ناچیز بود. چهار منطقه، لهستان، فنلاند، لیتوانی و لتونی مناطق ذکر شده بودند. بلشویک ها ضمن تلاش برای همراه نمودن آنها با طبقه کارگر روسیه و جلب کارگران و مردم زحمتکش این چهار منطقه، حق جدایی را برای آنها به رسمیت شناختند. و در نهایت و به شکل مسالمت آمیز و در نتیجه نظرخواهی عمومی، دو جمهوری لهستان و فنلاند از شوروی جدا شدند و لیتوانی و لتونی تصمیم به همراهی با کارگران روسیه و باقی ماندن در کشور شوروی سوسیالیستی گرفتند. در واقع اتخاذ شیوه ای دمکراتیک در ارتباط با این مناطق و فرصت دادن به اتخاذ تصمیم به جدایی و یا ماندن در کشور شوراهای، از بروز جنگ داخلی در این مناطق و رودرویی با کارگران و مردم آنجا جلوگیری کرد. اتخاذ این تصمیم دمکراتیک طبقه کارگر روسیه، یکی از بهترین الگوی تاریخی برای برخورد نسبت به مسئله ملی را نشان می دهد.

اما در دیگر مناطق مثل اکراین سوسیالیست ها به درجاتی از نفوذ بیشتری برخوردار بودند و طبقه کارگر در این مناطق با انقلاب کارگری همراهی کرده بود و دست آوردهای بزرگی در امر مبارزه طبقاتی داشت. در کیف و خارکف، کارگران همواره به مبارزه فعالی در کنار طبقه



## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

کارگر روسیه مشغول بودند. آنها دهها مورد اعتصاب و اعتراض و تجمع داشتند و در واقع یک ستون انقلاب روسیه بودند. در منطقه آذربایجان نیز سوسیالیست ها قدمت زیادی در فعالیت داشتند و مبارزه کارگران نفت بادکوبه تأثیرات بسزایی بر منطقه داشت. رهبران با نفوذ و محبوبی همچون نریمان نریمانف، شاهومیان، چیخیرپدزه و ... وجود داشتند. در آنجا اتحادیه ی کارگران نفت سال ها فعالیت کرده بود. در دیگر مناطق آسیای میانه هر چند صنعت کمتر رشد کرده بود و مبارزات کارگری وسیعی وجود نداشت، اما راه حل بلشویک ها در ارتباط با مسئله ارضی- مصادره زمین های بزرگ- بخش زیادی از کارگران کشاورز و دهقانان کم زمین را جذب کرده بود و آنها در مصادره زمین ها پس از انقلاب فوریه دست بکار شده بودند و بارها در همین مورد با عوامل زمینداران و دولت موقت درگیر شده بودند. و در گذشته نیز مبارزه با فئودال ها و زمینداران بزرگ جنبش دهقانی را شکل داد، که در جریان انقلاب اکتبر آنها را در کنار طبقه کارگر روسیه قرار داد.

با سرنگونی دولت موقت، عوامل سرمایه داران، احزاب ضد انقلاب، کولاک ها، و دهها کشور علیه شوروی سوسیالیستی وارد عمل شدند. گارد سفید ایجاد شد و بسیاری از کشورها مستقیماً نیروی نظامی وارد خاک شوروی کردند. در تمام این مناطق آنها برای تغییر توازن قوا وارد عمل شدند و با قتل عام کمونیست ها، و سرکوب هر کس که به پشتیبانی از جمهوری شوراهای فعالیت می کرد، وارد عمل شدند. در سال ۱۹۱۸ نیروهای انگلیسی که آذربایجان را اشغال کرده بودند، ۲۶ رهبر بلشویک را اعدام کردند، و عده ی بسیاری را روانه زندان نمودند. گاردهای سفید شروع به سرکوب دهقانان تهی دست و باز پس گیری زمین های، زمینداران بزرگ و کولاک ها نمودند. گاردهای سفید که از طریق کشورهای سرمایه داری و ارتجاعی منطقه تغذیه می شدند به نیرویی قوی در راستای شکست انقلاب روسیه وارد عمل شده بودند. واضح بود که در چنین شرایطی و در حمایت از

کارگران و دهقانان آن مناطق- کارگران و دهقانان روسیه- ارتش سرخ- وارد عمل شدند و طی چند سال جنگ داخلی باندهای ضد انقلاب و نیروهای خارجی را شکست دادند. اشاره به این موضوع از این زاویه اهمیت دارد که بدانیم جنگ داخلی در روسیه پس از انقلاب نه برای استقرار جبری سوسیالیسم به توده های تحت ستم ملی، بلکه برای جلوگیری از تغییر توازن قوا با دخالت نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی بود.

تجربه شوروی در راستای ایجاد جمهوری های شوروی که هم دموکراسی شورایی را برقرار کرد و هم مردم هر ملیتی را از چنان امکان قانونی و عملی برخوردار کرد که در امور داخلی و حتی جدا شدن و یا نشدن بتوانند تصمیم بگیرند از جمله بزرگترین تجربیات تاریخی است. کارگران و مردم شوروی می توانستند با انتخاب نمایندگان خود در شوراهای و استقلال قانونی آن نهادهای اجرایی منطقه ای را در اختیار داشته باشند و این کارگران و مردم هر منطقه بودند که اختیارات کامل و زیادی داشتند. بدین شکل در جمهوری های شوروی همه مردم امکان برخورداری تحصیل به زبان خود و یا غیر را داشتند. آنها می توانستند مطبوعات و برنامه های رسانه ای به زبان ملی و یا غیر را داشته باشند و هیچ منعی در ارتباط با زبان برای آنها وجود نداشت. در تمام جمهوری ها مدارس و دانشگاه هایی به زبان ملی و عمومی مردم در کشور وجود داشت. واقعیت این است که پس از انقلاب روسیه، ضمن اتحاد طبقاتی، ستم ملی به بهترین شکلی در آن کشور برطرف شد و با وجود تنوع بسیار ملیت ها، اتحاد طبقاتی آنها نیز وجود داشت. اینکه بعدها جامعه روسیه به چه سمتی رفت و با حاکم شدن سرمایه داری نوع دیگری از ستم ملی ایجاد شد- مثلاً بیش از ۷۰ درصد صنایع در روسیه ایجاد شد- موضوعی است جدا گانه و مربوط به دوران سرمایه داری شوروی. سرمایه داری دولتی که در شوروی حاکم شد خود نوع دیگری از ناسیونالیسم و ستم ملی را برقرار ساخت که همه از عاقبت آن باخبریم و در واقع نقطه مقابل آن چیزی بود که سوسیالیست ها پس از انقلاب اکتبر در روسیه و در ارتباط با ستم ملی بوجود آوردند. این دو رویکرد متفاوت و متناقض را باید از یکدیگر تفکیک نماییم.

**پ: استراتژی سوسیالیستی در مورد مسئله ملی در ایران**

## به پیش!

همانطور که در ابتدای این بحث گفته شد "حل مسئله ملی تابع عوامل متعدد داخلی و خارجی است و بر حسب عوامل مشخص است که باید راه حل مشخصی یافت. رفع ستم ملی راه حل هایی بجز جمهوری های متحد شورایی پس از انقلاب روسیه هم دارند... بنا بر این سیر تغییر و تحولات و وقایع در آینده می توانند راه حل های متفاوتی را با آنچه در روسیه پس از انقلاب گذشت را پیش پای طبقه کارگر و مردم کردستان و یا هر مردم دیگر تحت ستمی در ایران قرار دهد. اما در شرایط کنونی بجا است که از تجربه انقلاب شوروی بهره ببریم"

نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و از جمله مطالبه رفع ستم ملی نه تنها کمکی به طبقه کارگر نمی کند بلکه عملاً آب به آسیاب ناسیونالیسم می ریزد و میدان این مبارزه را به آنها واگذار می کند. کافی است تصور کنیم که در وضعیت فلسطین سوسیالیست ها بخواهند، راه حلی برای مستقل شدن این کشور و در واقع حق زندگی آن مردم قائل نباشند. واضح است که سوسیالیست ها همه جا و حتی در فلسطین انترناسیونالیست هستند، و اگر در فلسطین نیز مبارزه کنند برای رهایی طبقه کارگر و تحقق سوسیالیسم از کانال حل تضاد کار و سرمایه پیش خواهند رفت؛ اما چنانچه سوسیالیست ها برنامه و پراتیکی برای رفع ستم ملی نداشته باشند و مثلاً در فلسطین دست روی دست بگذارند و بگویند رفع ستم ملی مسئله ما نیست، به آن جامعه و طبقه کارگر فلسطین خیانت کرده اند. همانطور که روزی منصور حکمت دولت اسرائیل را دمکرات ترین حکومت منطقه دانست؛ حکومتی که هزاران فلسطینی را کشته، خانه هایشان را ویران کرده و حق حیات را از مردم فلسطین گرفته و نزدیک به یک قرن است که به وحشیانه ترین شکلی مردم فلسطین را به خاک و خون می کشد و نقش ژاندارم منطقه را برای امپریالیسم آمریکا داشته است. با گفتن اینکه احزاب و گروه ها در اسرائیل آزادند و با چشم بستن بر سرکوب و کشتار مردم فلسطین که بخشی از خاک اسرائیل و تحت سیطره آن بوده و هستند، با این موضعگیری حکمت در واقع جایگاهی برای مبارزات مردم فلسطین در راه رفع ستم ملی قائل نشده است.

بنا بر این سوسیالیست ها نه تنها باید از مطالبه رفع ستم ملی حمایت کنند و به سهم خود برای آن مبارزه نمایند، بلکه باید برای آن با توجه به شرایط و موقعیت







## کردستان، ستم ملی و استراتژی های سیاسی

های هر منطقه و سطح مبارزه طبقاتی، راه حل های مشخصی در چار چوب منافع طبقه کارگرداشته باشند. ما بعداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

واضح است که آنچه به این میدان داری ناسیونالیست ها و جریانات ارتجاعی برسرمسئله ملی درکردستان مجال میدهد خالی بودن عرصه مبارزه از یک گرایش سوسیالیستی قوی است که توان سازماندهی کارگران و زحمتکشان کردستان را در این دوره در تقابل باسیاست های ناسیونالیستی و بورژوازی موجود داشته باشد.

طبقه کارگروفعالین سوسیالیست آن درکردستان این ظرفیت را دارد که به شکلی متشکل و با تلفیق درست و صحیح سبک کارعلنی و مخفی مطالبات سیاسی و رفاهی زحمتکشان کردستان رافرموله کرده و باحضورمتشکل خود درراستای متحقق نمودن آن مبارزه نماید، می تواند سیاست های ارتجاعی ناسیونالیسم را به عقب براند و بی موضوع بودن آن را نسبت به منافع زحمتکشان کردستان نشان دهد. امروز برای طبقه کارگر کردستان به مانند طبقه کارگر در سراسر ایران، خواست و مطالبات دموکراتیک با خواست و مطالبه نان یکی شده است. مطالبه رفع ستم ملی یک مطالبه دموکراتیک است بنابراین مانند همه مطالبات دیگر باید در لیست مطالبات طبقه کارگر کردستان، و دیگر سوسیالیست ها در مناطق اقلیت های ملی باشد. طبقه کارگر کردستان و فعالین سوسیالیست آن برای تقویت صف این جنبش و برای رفع ستم ملی در کردستان و در دیگر مناطق ایران نیازی به اتحاد با احزاب و جریانات ناسیونالیست ندارند بلکه لازمه آن را مرزبندی هر چه صریح تر و مشخص تر الئرناتیو سوسیالیستی با الئرناتیو های دیگر در زمینه رفع ستم ملی می دانند. طبقه کارگر کردستان اگر بخواهد از تمام ظرفیت های موجود در کردستان برای رفع این ستم استفاده ببرد باز هم نیازی به اتحاد با نیروی ناسیونالیست این جامعه ندارد بلکه با قرار دادن مطالبات اقشار و ملیت های تحت ستم در مطالبات خود و با نشان دادن کارایی استراتژی سوسیالیستی برای رسیدن این

اقشار و ملیت ها به مطالبات خود بر این جنبش ها هژمونی پیدا کرده و این نیرو را در راستای پیشروی گرایش سوسیالیستی به کار خواهد برد.

درفضای امروزکردستان فعالین خوشنام و صدیق جنبش سوسیالیستی زیادی وجود دارند. این فعالین نیروی خود را در جهت سازماندهی کارگران و زحمتکشان در کردستان در مبارزه سیاسی خود به کار می برند و تنها به نقد تمام عیاروهمه جانبه جریانات ناسیونالیستی از منظر تئوریک و نظری بسنده نمی کنند بلکه درعمل با حضور قاطع و با پرچم مطالباتی طبقاتی است که در پراتیک مبارزه، سیاست های ناسیونالیستی و بورژوازی را به یک باره خنثی خواهند نمود.

تجربه شوروی در ارتباط با رفع ستم ملی دست آوردهای زیادی برای ما دارد و در کشوری مثل ایران که از ملیت های مختلفی تشکیل شده و ستم ملی در آن جوامع در کنار مبارزه طبقاتی وجود دارد، می توان با ایجاد جمهوری های شورایی ضمن کنار زدن ستم ملی، اتحاد طبقاتی را برقرار کرد. واضح است که اختیارات شوراها در هر منطقه در ارتباط با ستم ملی نامحدود است و حتی این اختیارات تا جدا شدن از کشور نیز وجود دارد.

در چنین جوامعی مردم می توانند آزادانه به زبان منطقه ای و عمومی کشور تحصیل کنند و یا رسانه داشته باشند. هم اکنون نیز در بسیاری از کشورها چنین است و یا در بسیاری از کشورها مردم می توانند به زبان انگلیسی نیز تحصیل کنند. در ایران نیز با ایجاد جمهوری های شورایی که از اختیارات قانونی و اجرایی کافی برخوردارند، می توان ستم ملی را به کاملترین شکلی ملغا کرد و شوراها را منطقه ای بر امور اقتصادی و اجتماعی نظارت کامل داشته باشند تا با هرگونه اعمال ستم ملی مقابله نمایند. رشد ناموزون اقتصادی به دلیل غلبه ملیت برتر بر ملیت فرودست وجود ندارد و برابری در این زمینه با ضمانت اجرایی امکان اعمال قدرت و اراده ی جمهوری ها، برقرار و حفظ می شود.

جمهوری های شورایی متحد می توانند منافع طبقه کارگر و اکثریت مردم ایران را نمایندگی کنند و ضمن از میان برداشتن ستم ملی و برخورداری از حق هر گونه جدایی و... به شکل متحد مردم و طبقه کارگر ایران را در مقابل سرمایه داری متحد نمایند. کشور ایران از ملیت های مختلفی تشکیل شده، که هر یک ویژگی ها و زبان

خود را دارند، اما در مبارزه طبقاتی همراه و همگام بوده و امکان اتحاد و همبستگی آنها بسیار زیاد است. هر چه کارگران و مردم متحدتر باشند امکان موفقیت و پیشروی آنها بیشتر است. جمهوری های متحد شورایی می توانند به معنای وسیع کلمه به کارگران و مردم آزادی و حق تعیین سرنوشت بدهند، در عین حال که راه اتحاد و همبستگی و یا جدا شدن را نیز باز بگذارند. جمهوری های متحد شورایی قادرند هرگونه تبعیض ملیتی و منطقه ای را از میان بردارند و قدرت اجرایی کافی برای ضمانت آن را در اختیار داشته باشند.

### منابع:

- (۱) لنین "در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"
- (۲) مراجعه شود به مقالات تناقضات حزب کمونیست ایران نوشته احمد شفاقی و مقالات تاریخ نگاری دلخواهی نوشته رضا مقدم در به پیش های شماره ۷۰ الی ۷۴
- (۳) لنین، وظایف سوسیال دموکراتهای روس، چاپ ۱۹۷۴، انتشارات سازمان انقلابی حزب توده
- (۴) ایرج آزرین، اپوزسیون لیبرال بالهای بسته اش را می گشاید، نشریه بارو ۱۲، ۱۳، سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۲
- (۵) لنین، "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"
- (۶) لنین، "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"
- (۷) لنین، "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"
- (۸) لنین، "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"

### اصلاحیه

در مقاله «جنایات سال ۶۷» نوشته احمد شفاقی منتشر در به پیش! شماره ۷۶، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱، ۲۰ اوت ۲۰۱۲ صفحه ۱۴ ستون سوم، نام بهروز برزو به اشتباه در میان نام رفقای اعدام شده قید شده بود که بدینوسیله تصحیح می گردد: رفیق بهروز برزو نزدیک به عید سال ۶۸ آزاد شد و چند سال بعد در کوهستان همراه همسرش و دو تن دیگر دچار طوفان و سرما زدگی شده و همگی جان باختند. در همان مقاله، صفحه ۱۵، ستون سوم، هوبت اصلی "ناصریان"، فردی که نقش اصلی در اعدام های سال ۶۷ در زندان رجایی شهر را داشته است، به اشتباه قاضی مرتضوی نوشته شده بود؛ این فرد همان قاضی صلواتی است.

# Be Pish!

NO : 77

WEEKLY PAPER OF WORKERS  
SOCIALIST UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG

News - Political

Nov. 2012

اطلاعیه کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

## رژیم اسلامی در آخر خط

حیات جامعه و زندگی اجتماعی در گرو تولید و مبادله است و فلسفه وجودی رژیمها برای جریان یافتن و حفظ نوعی از تولید و مبادله است. اکنون رژیم اسلامی وجود خودش مانع از جریان یافتن زندگی اجتماعی شده است. به همین اعتبار داشتن قدرت سرکوب نمی تواند رژیم اسلامی را حفظ کند. مانند یونان فعلی سرکوب می تواند پشتوانه اجرای سیاست ریاضت کشی اقتصادی به ضرر کارگران و زحمتکشان باشد تا بحران اقتصادی با تحمیل فقر و فلاکت به کارگران خاتمه یابد. علت بلاواسطه سقوط ارزش ریال که مانع تولید و مبادله در ایران شده تحریمهاست. ممکن است با نظامی کردن اقتصاد و تعیین از بالای نرخ ارز برای مدت کوتاهی این توهم را ایجاد کنند که مانع سقوط ارزش ریال شده اند، اما اعلام نرخ ارز در شرایط فعلی با توجه به عوامل اقتصادی، عینا رکود را مشدد خواهد کرد. در مقابل بحران اقتصادی و در متن بحران منطقه ای، رژیم اسلامی راه پس و پیش ندارد.

با به خطر افتادن کل رژیم اسلامی بحران حکومتی فعلی حاد تر میشود. اختلافات جناحها و گروههای مختلف برای اجرای راه حلهایی که برای حفظ رژیم اسلامی مناسب می دانند حادث و خشن تر می گردد و باعث شکاف در نیروهای سرکوب رژیم می گردد. از سوی دیگر شعارهای تظاهرات دیروز تهران نشان داد که اگر در تابستان سال ۸۸ ماهها طول کشید تا خواستها و شعارهای مردم سمت و سوی ضد دیکتاتوری و ضد ولی فقیه یافت و سیاست های رژیم اسلامی را در منطقه به چالش کشید، در تظاهرات دیروز و از همان ابتدا شعارهای علیه دیکتاتوری و خامنه ای و بشار اسد بود. به حکم بحران اقتصادی و لاینحل بودن آن از جانب رژیم اسلامی، ایران وارد دوره ای از مبارزه، آشوب و تلاطمهای عظیم سیاسی و اجتماعی خواهد شد و انقلاب و سرنگونی رژیم اسلامی بیشتر از همیشه در دسترس و محتمل است. این اوضاع فضا و فرصت را از نظر عینی برای رشد نیروهای انقلابی و سوسیالیست فراهم می آورد و در عین حال از شانس لیبرالها و اصلاح طلبان دولتی برای تاثیرگذاری بر وقایع می کاهد و عرصه سیاسی را برای خط مشی آنها تنگ می کند. شرایط جامعه برای انقلاب و سرنگونی رژیم اسلامی آماده است، تنها جنبش کارگری آماده نیست. فعالین جنبش کارگری باید وخامت بحران اقتصادی و حساسیت اوضاع سیاسی را درک کنند و بکوشند خود را و جنبش کارگری را برای روبرویی وسیع با رژیم اسلامی به سرعت آماده کنند، و به این ترتیب مردم ایران را از فقر و سیه روزی، دیکتاتوری و زورگویی، و هرگونه اجحاف و بی حقوقی علیه زنان و اقلیت های ملی و قومی و مذهبی، برهانند.

سرنگون باد رژیم اسلامی

زنده باد انقلاب

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری

سیزدهم مهر ۱۳۹۱ - ۴ اکتبر ۲۰۱۲

با کاهش شدید ارزش ریال طی روزهای گذشته، بحران اقتصادی ایران وارد دوره ای شده که رژیم اسلامی ابزار و امکانات لازم برای مقابله و مهار آنرا ندارد و می رود تا سرنوشت رژیم اسلامی و آینده سیاسی ایران به چگونگی حل این بحران گره بخورد. برای جلوگیری از سقوط ارزش ریال که شکل مشخص تاثیر بحران اقتصادی جهانی - سیاسی سرمایه داری جهانی در ایران است رژیم اسلامی باید به اندازه کافی دلار و طلا و دیگر ارزهای معتبر جهانی داشته باشد و ندارد. منبع اصلی درآمد ارزی رژیم اسلامی صادرات نفت است که نسبت به سال گذشته هم تا حد یک سوم کاهش یافته و خریداران همین مقدار نفت ایران نیز بدلیل تحریمهای بانکی قادر به پرداخت بهای آن با ارزهای معتبر جهانی نیستند.

درآمد ارزی رژیم اسلامی شدیداً رو به نزول است و در نقطه مقابل تقاضا برای ارزهای معتبر و طلا روبه اوج است. به دلیل آگاهی عمومی از ناتوانی رژیم اسلامی در حفظ ارزش ریال، هجوم برای تبدیل ریال به طلا و دلار آغاز شده است. نوسانات بهای دلار که حتی ساعتی شده است مانع بزرگی برای هر نوع برنامه ریزی برای تولید و مبادله است و می رود تا یک رکود مطلق را بر اقتصاد ایران حاکم کند. مراکز تولیدی با شتاب شدیدی بسته می شوند و میلیونها کارگر اخراج خواهند شد و زندگی دهها میلیون مردم ایران در ورطه نابودی قرار خواهد گرفت. بعلاوه وقتی که هر کارگر و کارمندی برای جلوگیری از سقوط شدید قدرت خریدش عملاً ناگزیر است تا دستمزد و حقوق ماهانه اش را فوراً به دلار یا جنس تبدیل کند، چرا صاحبان کالا باید اجناس خود را با ریال مبادله کنند و تن به ریسک ضرر کلان بدهند؟ تعطیلی بازارهای چندین شهر ایران در روز گذشته و اعتراضات و تظاهرات های اعتراضی علیه رژیم علیه وضعیتی است که حتی خرید و فروش اجناس را با اختلال روبرو کرده به طریق اولی، توقف فعالیت تولیدی به مراتب از رکود مبادله شدید تر است.

در موارد مشابه در دیگر کشورها، نهادهای مالی بین المللی با دادن وامهای بزرگ وارد عمل میشوند تا از سقوط اقتصاد و سیستم سیاسی کشور مربوطه جلوگیری کنند. در مورد رژیم اسلامی کاملاً برعکس است و نه تنها کمکی در کار نیست بلکه تحریمهای جهانی علیه رژیم اسلامی ایران اساساً با هدف به زانو در آوردن اقتصاد و تسلیم شدن رژیم اسلامی در حال اجرا است. به این اعتبار بحران اقتصادی ایران راه حل اقتصادی ندارد و رژیم اسلامی قادر به هیچ عمل موثری برای حفظ ارزش ریال نیست هر چند هنوز و فعلاً از نیروهای نظامی و امنیتی کافی برای مقابله خشن اما کوتاه مدت علیه اعتراضات مردم و کارگران برخوردار است.